Apr-May 59

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul
Vol.7, No.1, Hamal-Sawr 1338
(March-April 1959)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
CONTINUATION 6

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیأت مراقبت
ملک الشعرا استاد بیتاب
پروفیسر محمدعلی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکتورسیدمحمدیوسف علمی

ادب

مجله دو ماهه

شماره اول سال هفتم حمل–ثور ۱۳۳۸ مطابق اپریل – می – ۱۹۵۹

درین شماره

مضمون	صفحه	نویسنده
ابن رشد	۱	بناغلی استاد بیتاب
ازفوکلورتاعلم الجتماع	۱۳	« علی محمد زهما
د پښتو لیک	۳۰	« حبیب اله تزی
نقاشی اتالیا درقرن۱۶	۳۹	« محمد نسیم نگهت
بزرگترین پادا ش	۴۹	« ح .ه
سر گشته	۵۰	« محمد رحیم الهام
همرهان	۵۱	« بارق شفیعی
سمبولیزم	۵۲	« حبیب الرحمن هاله
نورجهان وجهانگیر	۵۸	« داکترعلمی
اخبارپوهنځی	—	اداره

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

ترجمه، استاد بیتاب ملک‌الشعراء

ابن رشد

زندگانی :

ابو الولید محمد ابن احمد ابن محمد ابن رشد درسال ۵۲۰ ه مطابق ۱۱۲۶ میلادی ، درشهر قرطبه ،درخانواده‌ء که فقه را ازاجداد بارث داشتند ، چشم بجهان کشود . گویند ابن طفیل ، درسال ۵٤۸ ه مطابق ۱۱۵۳ میلادی ، اورا به‌امیر ابو یعقوب یوسف معرفی کرد. بعداز انکه‌امیر اسم خود، پدر ونسب اورا دانست ازوی پرسید : آیا فلاسفه چه میگویند که آسمان قدیم است یاحادث؟ ابن رشد باثرشرم‌وخوفیکه دامنگیر حالش گردیده بود از اشتغال خود بفلسفه انکار نمود ،وقتیکه امیر راجع بفلسفه برای ابن طفیل بیاناتی ایراد کرد معلومات و مهارت امیر بآرای ارسطو ، افلاطون ، فلاسفه اسلام و متکلمین ابن رشدرا متعجب ساخت . سپس خوف وی زایل گردیده بجرئت تمام لب بسخن کشود. نزد امیر موقعیتی پیدا کرده به شرح مذهب ارسطو مکلف گردید ، این کاررا بصورت بی‌سابقه انجام داده عالمی‌را ازدانش ارسطو ،بدون شائبه، بهره‌مند گردانید. ابـن رشد گذشته ازینکه فیلسوف بزرگی بود فقیه وطبیب‌نیز بود . ابن رشد درسال ٥٦٥ هجری مطابق ۱۱٦۹ میلادی دراشبیلیه واندکی بعد تر درقرطبه بحیث قاضی مقررگردید ، وزمانیکه ابویعقوب خلیفه گـردید اورا درسال۵۷۸ ه مطابق ۱۱۸۲ میلادی طبیب خاص خـود گـردانید وبعد ازان

از ترجمه عربی «تاریخ فلسفه اسلام» تألیف‌تی.دی بور فرانسوی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درمولدش، بار دیگر، به‌منصب پدر و پدر کلانش قاضی شد. دگر در اواخر عمر زمانه با او در مقام ناساز گاری برآمد و در اثر خصومت فلاسفه کتبش در آتش انداخته شد. ابو یوسف حکم کرد که اورا با لیسانه، قریب قرطبه، تبعید کنند. بعد از چندی در ۹ صفر ۵۹۵ هجری مطابق ۱۰ دسمبر ۱۱۹۸ در مراکش از جهان چشم پوشید.

ابن رشد و ارسطو: ابن رشد تمام کوشش خود را بمذهب ارسطو منحصر ساخت و حتی المقدور در بدست آوردن کتابهای این فیلسوف یا شروح آنها سعی بخرچ داد. بعد از تحقیق در آنها معلومش گردید که کتابهای یونانی را تراجمی بوده که قسمتی از آنها مفقود شده و قسمتی که در دسترس است ناقص میباشد.

ابن رشد مذهب ارسطورا گاهی بطور ایجاز و گاهی بطور اطناب شرح داده است که بهرحال شرحهای مختصر و مطولی برای ما گذاشته است. باین لحاظ میشاید که باو لقب «شارح» بدهیم. چنانچه دانته هم در کتاب «کومیدی خدایی» خود اورا بلقب شارح یادکرده گفته است که دانستن فلسفه ارسطو در بین مسلمین توسط ابن رشد بتکامل رسیده بعد ازوی جاده انحطاط را پیموده است.

ابن رشد عقیده داشت که ارسطو همان انسان کامل و مفکر بزرگی است که بحقیقتی رسیده که شائبه باطل را دران راه نیست و آنچه که امروز در فلکیات و طبیعیات از معلومات جدیده کشف کرده اند موید رأی ابن رشد است و مردم ارسطورا طوریکه لازم بود نشناخته اند وبسا مسائلی را که ابن رشد از آثار فارابی و ابن سینا نقل کرده در آنها بنظر مخالفت می‌نگرد.

ابن رشد عقیده دارد که اگر مردم به حقیقت مذهب ارسطو پی ببرند آنگاه میدانند که مذهب وی باعالیترین معرفت انسانی مطابقت دارد و اعتراف خواهند کرد که انسانیت در تطور خود در شخص ارسطو بچنان مرتبه عالی رسیده که هیچکس نمیتواند بآن مرتبه برسد.

آنانیکه بعد ازوی آمده در استنباط آرائی مشقت زیاد کشیده اعمال فکریه بخرچ داده اند که برای معلم اول به سهولت محض مکشوف شده اند. تمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکهاییکه در مذهب ارسطو عارض می‌شد بتدریج رفع گردیده تنا قضات زایل شده است زیرا ارسطو انسانی بود ما فوق طور انسان ، اراده خداوند بآن رفته بود که در وجود او منتهای قدرت انسان را که بعقل کل قریب است ، آشکار سازد .

ابن رشد گوید ارسطو صورتی است که دران عقل انسانی ظهور کرده (عقل مجسم است) ازین تصور او معلوم میشود که میخواهد او را فیلسوف الهی نام نهد (۱)

از صفحات آینده ظاهر خواهد گردید که فرط اعجاب ابن رشد نسبت بادراك آرای ارسطو مکفی نبوده است ـ وقتی نیست که ابن رشد بر ابن سینا حمله نکند ـ اگر فرصتی بوی دست دهد فارابی و ابن ماجه را نیز بیداغ نمیگذارد ، با وجودیکه ازین دو فیلسوف استفاده زیادی هم کرده است انتقادیکه ابن رشد بر گذشتگان خود مینماید شدیدتر از انتقادی است که ارسطو بر افلاطون نموده است. ابن رشد تنها بر شارحان مذهب افلاطونی جدید حمله نکرده بلکه بر مترجمین عرب و سریانی نیز انتقاداتی دارد ـ نظریات سطحی ثامسطیوس را بر نظریات صحیح اسکندر افرودیسی ترجیح میداد یا میخواست بین هر دو تطبیقی حاصل آید .

منطق و معرفت حقیقت : ابن رشد از جمله متعصبین منطق ارسطوست ـ معتقد است که بدون آن برای هیچکس سعادت حاصل نشود و بتأسف میگوید که کاش سقراط و افلاطون نیز ازین علم آگاهی میداشتند زیرا سعادت انسان بقدر مرتبه او در معرفت منطق میباشد . وی در « ایساغوجی » فرفریوس بصورت انتقادی نظر کرده گوید که بمنزله فاضله‌ءاست که میتوان ازان صرف نظر کرد ـ مگر کتاب « الخطابه » و کتاب « الشعر » را دو جزء منطق ارسطو میشمارد و درین موضوع غریب‌ترین خطائی دیده میشود مثلاً ابن رشد « تراژیک » را نیک و « کومیدی » را

۱ــ اگر میخواهید از اعجاب و تعظیمی که ابن رشد بار سطو دارد ، آگاهی یابید به کتاب الطبیعته و بعضی قسمت‌های تهافت التهافت و کتاب رینان و مذهب او مراجعه نمایید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد دانسته میگوید شعر باید باقامه برهان قناعت‌بخش باشد خواه‌موضوعش واقعی باشد وخواه‌خیالی. ابن رشد تعارف‌را درصحنه نمایش معرفت‌استدلالی‌میداند.

ابن رشدبر طریقه اسلاف‌خود روان است. درنحوبه مسائلی اهمیت‌میدا د که دربین تمام زبانهامشترك‌است‌چنانچه میگوید ارسطو درکتاب«الخطابه» خود این عنصرمشترك (نحو) را نصب‌العین خویش قرارداده است‌و باید مسلک فیلسوف عربی‌درشرح‌قواعدعامه‌چنین باشد که برامثله کلام‌عرب‌وادب ایشان اعتماد کند واین قوانین کلید است‌چراکه علم همان معرفت کلی است . منطق چیزی است‌که‌راههای‌معارف‌راهموار میکندتا که‌انسان‌ازجزئی محسوس بحقیقت عقلیه مجرده بالارود.امامردم‌عوام همیشه‌گرفتارمحسوسات‌ورهسپار راه‌ضلالت اند وگناه ازقصورفطرت‌وقلت‌معارف‌شان است‌که‌بخصال‌مذمومه خوکرده اند وبه تحصیل کمال نمی‌پردازندباستثنای‌بعضی طوائفی‌که میتوانندبه‌معرفت‌حقیقت کامیاب‌آیند ـ آری شهباز میتواند که دربرابرآفتاب‌نظرکند واگر بیننده دیگری بجمال‌آن چشم کشاید نمیتواندآنرا به بیند . پس هر روشنی باید دیده شود وهرموجود باید شناخته شود اگرچه شناسنده یک کس باشد. حقیقت موجود است‌اگرمانتوانیم به‌آن‌نزدیک شویم شوقیکه راجع بآن دردل داریم بیهوده میباشد . ابن رشد عقیده‌داردکه نه‌تنها حقیقت‌رادراشیای‌کثیره‌مشاهده‌کرده‌است بلکه تصورمیرودکه توانسته برحقیقت‌مطلقه آگاهی یابد و بمجرد بحث ازان قانع‌نگشته چنانکه لسنج(۱) این کاررا نموده است. ابن رشد گویداین حقیقتی

(۱) لسنج‌گوید : فضل انسانی‌محض درملکه حاصل کردن حقیقت‌نبوده بلکه فضل اودرکوشش است‌که‌برای‌رسیدن بحقیقت باشد زیرا ملکات‌انسانی محض به امتلاك حقیقت‌نشوو نما نمیکند وکمال روزافزون منحصردرجستجو کردن آنست‌زیرا امتلاك محض‌درخصوص چیزی‌انسان راسست‌وتنبل‌ومغرور میسازد اگرخداوند تمام حقایق را دریمین اوبگذاردوشوق مستمرمارابسوی چپ‌وی‌بنهد وبازما را مخیربگرداند که‌کدام یک ازین دورا اختیار میکنی‌هر آیینه بطرف‌شمال خواهیم دوید وگفت : خدایا مهربانی توحق وخالص است وتویگانه ذات‌بی‌همتایی(مجموعه‌موءلف‌لسنج صفحه ۲۵ ـ ۲۷۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

را مذهب ارسطو متضمن است. وازین جهت بعلم کلام اسلامی بنظر کوچک می نگرد. آری او اقرار دارد که در دین یکنوع حقیقت موجود است مگر علم کلام میخواهد اشیایی را ثابت کند که اثبات آن بروشی ممکن نیست. ابن رشد و دیگران حتی در اواخر سپینوزا بآن رفته اند که وحی قرآن برای تعلیم مردم نبوده بلکه برای اصلاح احوال آنهاست وغرض شارع تلقین علم نبوده بلکه مردم را باطاعت واعمال صالحه وادار ساختن است.

عقیده ابن رشد آنست که سعادت انسانی جز در بین اجتماع صورت نمی پذیرد.

عالم وخدا : ابن رشد از فلاسفه سابقه خصوصاً ابن سینا این امتیاز دارد که بطور یقین تصور میکرد که عالم از ازل متغیر است و عالم با لکل وحدت ازلیه بوده عدم بروی جائز نیست وغیر از آنچه هست چیز دیگر نمیشود، وهیولا وصورت از هم جدایی ندارند مگر در ذهن؛ وصور در ماده تاریک انتقال نمیکند چنانکه ارواح خفیه طواف وگردش میکنند مگر در ماده بصورت هسته قرار دارد. صور مادیه که بمثابه قوای طبیعیه است همیشه حدوث تولید میکند و باوجود آنکه از ماده جدا نمیشود جائز است که اورا آلهیه نامند و آنچا وجودی پس از عدم وعدمی پس از جود نباشد زیرا هر چیزی که حادث میگردد عبارت است از قوه بفعل آمدن و از فعل بقوه رجوع کردن درین حالت از شی بجز مثلش صدور نمیکند.

موجودات را یکی بالای دیگر مرتب است وصورت مادیه یا جوهریه در جه متوسط است بین عرض مجرد وبین جوهر مفارق. وصور جوهریه نیز در مرتبه متفاوت اند واین حالاتی است متوسط بین قوه وفعل. باید دانست که مجموع صور از ادنی تا اعلی یعنی از صورت هیولانیه تا ذات آلهیه که صورت اولی عالم است یک سلسله واحده متصله را تشکیل میدهد که بعضی اجزای فوق بعضی است. ودر صورتیکه تغییر ازلی باشد، چنانکه سابقاً ذکر شد، پس حرکت ازلی برای آن لازم است واین همه محتاج به محرک ازلی است واگر گوییم عالم حادث است باید قائل باشیم بوجود عالم حادث دیگر که ازوی نشأت نموده همچنین الی

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیرالنهایه . و اگر گوییم عالم ممکن است باید قائل باشیم بوجود ممکن دیگر که ازو نشأت کرده وهکذا الی غیرالنهایه . بنابران ابن رشد قائل است بانیکه عالم همه ازل متحرك استوتنها اوموجود مفارقی برای جهان یعنی محرك ازلی آن اثبات میکند و این موجود را سبب ایجاد این حرکت دائمی وسبب ایجاد نظام بدیع عالم، لازم است که آفریننده عالم نام نهیم وتـأثیرش درعالـم بتوسط عقول محرکـه افلاك ظهور میکند وهرنوع حرکتی کـه درعالـم پیدا میشود ازمبدأ خاصی چاره ندارد .

عقیده ابن رشد اینست که ماهیت محرك اول یعقنی خدا وماهیت عقول افلاك همان عقلی است که گنجایش کثرت درونیست ـ ووصف ایجابی یگانهء که بآن خدای را بستاییم اینست که اوعقل ومعقول هـردوست ـ پس وجود دروعین وحدت است ووجود وحدت برذات زائد نباشد بلـکه درذهن وجـود دارند ومقام آن مانند سائرکلیات است وفکرکلی را همیشه ازجزئیات استخراج میکند وکلی بنابرین که طبیعت فاعل است موجود حقیقی است درجزئیات اما ازحیث اینکه اوکلی عقلی است وجودش ذهنی باشدبعباره ، دیگر در اشیاءبالقوه ودرذهن بالفعل است یعنی درذهن برای اووجود کاملتر است یا آنکه درذهن ازحیث وجود اشرف است نسبت بآنچه درجزئیات است .

ابن رشد این سوال را: که آیاعلم آلهی برجزئیات محیط است یاتنها کلیات را میداند؟ چنین جوابداده که نه این را میداندونه آنـرا ، زیراذات آلهی ازهردو منزه است وعلم آلهی عالم را پیدا میکند وبدان احاطه میکند وخدا همان مبدأ وصورت ازلـی ، وغایت هرچیز ونظام عالم وتلاقـی جمیع اضداداست واوست کل دربلند ترین صورت وجودی خود . ازین بیانات بداهتاً آشکار گردید که اونمیتواندرعنایت آلهی به معنی عادی این عبارت سخن بزنند .

جسم و عقل :ما دونوع موجودات را می شناسیم یکی متحرك بحرکت غیر ودیگر محرك که درذات خود غیر متحرك است بعباره دیگر قسمی ازموجودات ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

مادی و قسمی عقلی – در موجودات عقلیه وحدت با کمال وجود جلوه گر است واین را مراتبی است یکی فوق دیگر – «وجودات عقلیه بسیط نباشند پس هر قدر که عقول افلاك از مبدأ اول دور میشوند همان قدر بساطت شان قلت می پذیرد و عقول همگی ذات خود را تعقل میکنند و باین واسطه رابطه خود را نیز بعقل اول تعقل مینمایند. ازین واضح میگردد که بین موجودات و معقولات یکنوع موازات موجود است در عقول ثوانی چیزیکه باتشکیل اجسام از هیولا و صورت مقابله کند ، وجود ندارد . با لطبع ماده که عقول «مفارقه را بیا میزد که قبول انفعال کند موجود نمیباشد وآن امریست شبیه بماده یعنی برای پذیرفتن شی دیگر دا رای قوه است وبدون این میان تکثر اشیای معقول و وحدت عقلی که آنرا تعقل مینماید توفیق و تطبیق ممکن نشود . ماده منفعل میشود اما محض عقل قبول میکند وابن رشد برای بیان این موازات بیان دقیقی ننموده و خاص بعقل انسانی اشاره کرده است.

عقل و عقول : ابن رشدبطور جزم حکم میکند که تعلق انسان بجسد ش مانند تعلق صورت به هیولاست و درین قول خود نهایت جدی است و مذهب آنانی را که بعدم فنای نفوس جزئیه قایل اند بطور قطعی رد میکند برخلاف ابن سینا که میگوید برای مابقایی نیست جز باعتبار اینکه برای جسد خود کمال بشمار رود .

امادر علم النفس حسی ابن رشد مذهب ارسطورا برخلاف مذهب جالینوس و دیگران اهمیت میدهد مگر در نظریه عقل با استاد خود مباینت بزرگ دارد بدون اینکه بآن علمش برسد . نظریه ابن رشد را درعقل هیولانی که از مذهب جدید افلاطونی استمداد میکند یک نظریه خاص است ، میگوید این عقل استعداد مجرد یا قوه ء درنفس انسانی نیست و همچنین متابعی برای تخیل متردد بین حس و عقل نمیباشدبلکه چیزی است فوق طور نفس انسانیه وعقل هیولانی ازلی رافنا نیست چون عقل مفارق وعقل فعال ـ همچنانکه ابن رشد برای ماده استقلال وجودی محسوس ثابت میکندهمچنان برای عقل وجود مستقلی در عالم معقولات

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثابت‌میکند درین‌مسأله از ثامسطیوس پیروی‌میکند وعقل هیولانی‌نزد او جوهر ازلی‌است وابن رشد استعداد انسان یا قوه اورا برمعرفت‌عقلیه بنام‌عقل منفعل یاد میکند ومیگوید این عقل بوجودانسانی موجود وبفنای او معدوم میگردد اماعقل هیولانی همچون نوع انسانی از لی است . مگر علاقهء باشد بین عقل فعال وعقل قابل (اگراین اصطلاح‌عوض عقل هیولانی‌استعمال شود پیچیدگی‌پیدا میکند) وخلاف‌این ممکن نیست‌وعقل فعال صوری‌را که نفس متخیل میسازد معقول میگرداند وعقل قابل این معقولات را قبول میکند.ونفس درانسان‌محل ملاقات‌این دودوست میباشد که نهانی‌باهم ملاقی میگردندواین محل‌ملاقات‌را اختلافات زیادی‌باشد بمقدار استعدادنفس انسانی وقدرتش‌برادراك تکون درجهء که‌عقل‌فعال‌این‌صورتها را بآنجا میرساند تا آنکه معقول گردد ومقدار قدرت‌عقل قابل دربرقرارگردانیدن آن جزئی از محتویاتش بشمارمیرود.ازین‌معلوم‌شد که انسانها دردرجه‌معرفت عقلیه متفاوت اند این معرفت کلی‌درعالم ثابت‌است‌اگرچه درتقسیمش بین افراد متفاوت باشد . وفیلسوف‌خواه ارسطو باشد وخواه ابن رشد باید همیشه درذهن خود موجودات‌رامقعول‌بشمارد وشك‌نیست که‌افکارمردم‌حادث‌میباشدوعقل‌قابل‌بمقدار ذوق‌وبهرهء که شخص ازآن برمیدارد ، درمعرض‌تغییراست.اما اگراین عقل را باعتبارعقل انسانی‌بنگریم مانند عقل‌فعال‌وعقل‌فلك‌اخیرقدیم‌ونامتغیراست.

نظر اجمالی :خلاصه در مذهب ابن رشدسه‌نظریه‌ازنظریات‌زنادقه‌موجود است‌که آنرا مخالف‌علوم عقاید سه دیانت‌بزرگ گردانیده است :

۱– اینکه عالم مادی‌وعقول محرکه را قدیم میداند .

۲– اینکه ارتباط‌حوادث‌کائنات‌را ازقبیل علت‌به معلول‌می‌پندارد ازجنبه ضرورت‌برای‌عنایت تهیه وخوارق وامثال آن مجالی‌نمیگذارد .

۳– اینکه همه جزئیات‌فانی‌شونده است واین سخنی‌است‌که خلودش را مستحیل میگرداند .

هرگاه مادرین رأی که میگوید افلاك عقول مفارق است و در پایان مرتبه خداست عقل خود را حکم مقرر کنیم یک اساس استواری پیدا کرده نمیتوانیم مگر ابن رشد باین سخن مانند اسلافش زورآوری نموده گوید اختلاف این عقول اختلاف شخصی نبوده بلکه اختلاف نوعی است و یگانه غرض او از ین سخن آنست که برای تغییرات مختلف عالی بترا شد قبل از انکه بشناسد عالم واحد است واجزایش متمایز نیست. وقتیکه فساد مذهب بطلیموس آشکار شد این عقول وسطی امری گردید که استغنا از ان ممکن است، چنین عقیده پیدا شد که عقل فعال همان ذات آلهی است چنانکه پیشتر میخواستند بگویند که از جمله امور دینیه عقلیه است. محض همینقدر باقی مانده که بگویند عقل ازلی انسان همان ذات آلهی است اگرچه ابن رشد ازین قبیل سخنان نگفته و نه در کدام کتاب خود تصریح کرده اما اگر در مسائلی که مذهب او لازم گرفته دقت کنیم البته این موضوع مستخرج خواهد شد و نیز ممکن است که مذهب او موءدی بوحدت الوجود گردد و در کنار این نکته، بآسانی میتوان یافت که مذهب ابن رشد مادی دا تأیید میکند اگرچه این فیلسوف بر مادیت چنان بی محابا حمله ور گشته است که جای رفق ومدارا نگذاشته است چه اثبات قاطع از لیت وجودیت و فعل برای چیز های مادی بنحویکه ابن رشد عمل کرده برایش آسان گردانیده که عقل را ملک یا خدا نام نهد و این نیست مگر در اثر ماده. بهر حال ابن رشد شخص مفکر گستاخ و منطقی است و در تفکیرش اضطرابی نیست اگرچه دارای ابتکار نیست وتنها به فلسفه نظری قناعت کرده باقتضای عصر مجبور بود که مذهب خود را تابع دین و شرع میساخت درین خصوص بطور موجز سخن خواهیم راند.

فلسفه عملی : ابن رشد فرصت را غنیمت شمرده سعی داشت که هرچه، زودتر برحکام جاهل و متکلمین دشمن علم و دانش که در عصر اوست حمله ور گردد مگر چون این شخص حیات در سایه دولت را برحیات توحش و فردی ترجیح میداد از دشمنان خود به سببیکه استفاده زیاد از آنها نموده بود اظهار ممنونیت و تشکر میکرد و این از خصایل حمیده اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن رشد میگفت حیات انفرادی صناعات بار می آرد نه علوم و انسان در حیات انفرادی نباید تمتع بیشتر از آنچه در سابق داشت، نماید و میتواند که اندکی آنرا اصلاح کند. مگر بر هر فرد لازم است که در مسعود ساختن جامعه حصه داشته باشد حتی زنان را لازم است که بخدمت جامعه و دولت همچو مردان قیام کنند و فیلسوف مادرین نظریه با افلاطون متفق است (سیاست ارسطورا نمی شناسد) و به منتهای اسفواری رأی چنین ملاحظه مینماید که بسا مفلسی ها و بدبختی های اواز سببی است که مرد زوجهء خود را مقید میدارد مانند نبات و حیوانی است که برای منافع نا یدار میکوشد درینصورت میتواند از هر طرف مورد طعن قرار گیرد بجای اینکه در انتاج ثروت مادیه و عقلیه و حفظ آنها شریک گردد.

اما در اخلاق، فیلسوف ما بر مذهب فقهاییکه میگویند «خیر از جهتی خیر است که خدای بآن امر کرده و شر از جهتی شر است که خدای ازان نهی فرموده» حمله شدید کرده گوید «عمل در ذات خود یا خیر است یا شر یا بحکم عقل عمل خلقی آنست که انسان در ان از روی رویت عقلیه داخل گردد و بالطبع لازم است که مرجع عقل ماخیر فرد نباشد بلکه مرجع آن مصلحت اجتماعی باشد. و نیز ابن رشد بطرف دین بنظریک شخص سیاسی نگاه میکند و دین را از جهتی اکرام میکند که دارای غایات اخلاقی است و آن در نظر او احکام شرعیه است نه مذاهب نظریه. ازین رو ابن رشد بامتکلمینی بشدت محاربه و مجادله میکند که میخواهند دین را مورد نظر عقلی قرار دهند بجای آنکه او امر آنرا همچو فرمانبران امتثال کنند. بنابران غزالی را نیز درین خصوص ملامت میکند که چرا در مذهب خود فلسفه را راه داده و برای اکثر مردم دروازه شک و کفر را کشوده است.

ابن رشدگوید بر مردم واجب‌است بـرآنچه درقرآن آمـده چنانـکه است ایمان آرندوآنچه‌درکتاب‌است‌حق است و بصورت قصص‌از جهتی‌فرستاده‌شده کـه‌روی‌سخن باولا دواطفال کبار است‌وزیاده بـران‌شراست‌مثلادرقران‌دلائلی در اثبات‌وجود آلهی است که برای‌همه آشکار است:

۱ ــ عنایت‌خداوندی‌بهرچیز مخصوصاً بانسان .

۲ ــ آفریدن حیات در نبات‌وحیوان .

ایند ودلیل را خوب‌نیست‌که‌متزلزل گردانیم چنانکه لازم نیست که نصوص وحی‌را بر طریقه متکلمین تأویل کنیم زیرا دلائـلیکه متکـلمین در اثبات وجود آرند درمقابل انتقاد واعتراض علمی‌پایداری نمیتواند همچنین در مقابل انتقاد برهان‌فارابی‌وابن سینا مستند به‌معنی‌وجوب‌وامکان نیزمقاومت نمیتوانند .تمام اینها بافکار صانع وفساد وترك واجب‌تعلق‌میگیردلازم‌است‌که ازروی مصلحت اخـلاق و مصلحت دولـت با این مـذهب کـلامـی نـاقـص محـاربـه کنیم .

امابرای‌فلاسفه‌عارف‌لازم است‌که آیات‌قرآن‌را تأویل کنند چه آنها با نور حقیقت‌علیا مقصد آنرا می‌فهمند ولی بمردم عامه چیزی نمیگویند مگر آنچه راکه‌موافق فهم‌شان باشد . باین سبب‌وفاق‌جانشین خلاف‌میشود. احکام شریعت با فلسفه متفق است زیرا بهرغرض که منظور اوست‌برابر میشود وعلاقه میان دین وفلسفه همچو علاقه میان‌نظریه وتطبیق عملی است‌وقتیکه فیلسوف دردین نظر می کنددرمجال‌خاص به صحت آن اعتراف میکند بطوریکه بهیچ صورت فلسفه بادین منافات‌پیدانمیکندامافلسفه‌بلندترین‌صورت‌حق است ودرین حال‌دین

(c) ketabton.com: The Digital Library

فلاسفه‌معرفت تمام‌موجودات است» (۱)

(۱)ابن‌رشد درکتاب «فصل‌المقال‌خودگوید» علاقه‌میان‌شریعت‌وحکماباین‌قسم است: فلسفه‌نظر کردن درموجودات و اعتبار دانش است‌از جهتی‌که دلالت میکند برصانع ،پس هر قدرکه معرفت به صنعت موجودات زیاد تر گردد همانقدر معرفت‌بصانع کامل ترباشد وشریعت نیز اعتبارموجودات ونظرکردن رادرآن بعقل واجب گردانیده بواسطه آیات‌کریمه باآن تشویق داده ازآنجمله است: (فاعتبروا یااولی‌الابصار- اولم ینظروا فی‌ملکوت‌السموات والارض ....) ازآنجاکه‌اعتبار استنباط مجهول از معلوم است ودراصطلاح آنرا قیاسی‌گویند پس کسیکه آرزوی‌معرفت‌الله وموجودات‌رادارد به معرفت‌برهانیه بعقل بروی لازم است‌اعتبارموجودات‌را که آله نظریه است بشناسد وآن عبارت ازعلم منطق است‌با اقسامش. ونیزباید بداند که‌نزد قدما اعتبار موجودات‌چگونه‌بوده بنا بران درآن نظرکند یعنی‌حکمت‌را تعلیم بگیرد درصورتیکه اهلیت آنرا داشته باشد. بنابران دراست‌حکمت‌شرعاً واجب‌باشد .زیرا مقصد حکماء بعینه همان چیزی‌است‌که، شرع میخواهدوبدان ترغیب‌میکند.

پس به سببی که‌شریعت اسلامیه‌حق است‌و بجهتی‌نظر عقلی راکه موءدی معرفت‌آلهی‌باشد واجب‌گردانیده «پس‌ما گروه مسلمین را بطورقطعی‌میدانیم که‌نظربرهانی‌مخالفی‌ندارند باآنچه که درشروع آمده چراکه ضدیتی‌باحق نمیداشته باشد بلکه موافق ومصدق اومیباشد» وهرگاه نظرعقلی‌موءدی‌گردد باآنچه که مخالف‌ظاهرشریعت‌باشد بایدآنرا قرارقانون تأویل، که‌درعربیت مقرراست‌تأویل، دهیم. پس حکمت رفیق شریعت وخواهررضاعیه اوست بنابران طبعاً باهم دوست ودرجوهر غریزه متحد اند وبهیچ‌صورت مخالفت شان ممکن نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسمتی از اعضای اداری و تدریسی پوهنځی ادبیات

از راست به چپ : ښاغلی هاله مدیر نشرات ، ښاغلی رښتین استاد ادبیات پښتو
ښاغلی شاکر معاون تدریسی ؛ ښاغلی داکتر صالح رئیس ، ښاغلی پروفیسر میوندی
استاد تاریخ ، ښاغلی داکتر جاوید استاد ادبیات فارسی ، ښاغلی
زهما استاد انگلیسی وښاغلی عابد استاد جغرافیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: ریچارد.تی.لاپیر

از فوکلور تا علم اجتماع

مترجم: علی محمد زهما

ریالیسم ارسطو: افلاطون یک فیلسوف رادیکال بود، زیرا از وضع موجوده عصر خود شدیداً اظهار نارضائیتی میکرد آرزو داشت تا بجای سیستم کشور شهری یک سیستم جدید و انقلابی رویکار آید. ارسطو درین مورد استاد خود را دنبال نکرده نقطه مقابل ویرا تأیید میکرد. فلسفه اجتماعی ارسطو از سیستم موجوده عصر طرفداری میکرد از همین جهت خصوصیت و کرکتر محافظه کاری داشت. فلسفه ارسطو مورد قبول لیدرهای سیاسی واقتصادی آتن و اقع گردید زیرا از موقف ورویه شان حمایت میکرد. اید یالیسم افلاطون، از طرف دیگر، مورد پسند اشخاص عادی قرار گرفته بود. این اشخاص، البته، در امور اجتماعی رول مهمی حتی هیچ رولی نداشتند.

از آنجاییکه فلسفه ارسطو از اشخاص مهم و موقف شان در جامعه پشتیبانی میکرد، در بین آتنی ها شهرت بسزایی حاصل کرد. و هم از آنجاییکه جد وجهدوی در تدوین و گردآوری حقایق خستگی ناپذیر بود، بحیث پدر ساینس معاصرش یاد میکنند. حیثیت و مقام ارسطو در مراحل اولیهء انکشاف ساینس رول بس بارزی را بازی میکرد، چه در روزهای آخرین قرون وسطی عده از مردم، اینجا وآنجا، در تحقیق وبررسی پدیده های طبیعی از آثار و نوشته های ارسطو استفاده میکردند، این محققین ادعا می نمودند که باید برای بدست آوردن حقایق حتی به قبرستان ها رفته استخوانهای مردگان را مورد مطالعه قرار داد تا راجع به ماهیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساختمان جسم انسان معلومات مثبت حاصل گردد. از همین جهت میتوان ارسطو را بحیث «پدر اصلی» نه بلکه «پدر خوانده» ساینس معاصر دانست، زیرا اکثر نظریات وی از اصل فوکلور مشتق گردیده بود. باید علاوه نموده گفت که ارسطو برای ساینس معاصر خدمات قابل قدری را انجام داده است، ولی در حین زمان این نکته را هم بخاطر باید داشت که تحقیقات ارسطو علمی و آفاقی نبوده تا اندازه زیادی شکل افسانوی داشت.

فلسفه اجتماعی ارسطو باتد قیقات وی درباره اینکه انسان حیوان اجتماعی است، آغاز می یابد. این فکر که انسان حیوان اجتماعی است، حتی در دوره خود ارسطو یک نظریه مبتذل و پیش پا افتاده تلقی میگردید. ارسطو فکر دیگری را نیز بآن افزوده معتقد بود که حیات اجتماعی انعکاس مستقیم طبع بشر میباشد. بعد ازان ارسطو سعی بلیغی بخرچ داد تا اشکال مختلف حیات اجتماعی انسان را تحت عنوان آرزوها و کرکتر های طبیعی ایضاح نماید: باثر تمایلات طبیعی احتیاج بزن یابشو هر پیدا گردید که آن بصورت طبیعی خانواده را بوجود آورده باثر تمایلات دیگری گروپهای مغلق و پیچیده بمیدان آمد که نتیجه نهایی آن هاباعث بوجود آمدن دولت گردید. ازراه این دسته های اجتماعی، فرد عطش آمیزش اجتماعی خود را مرتفع ساخته مکنونات درونی فطری خود را قناعت میدهد. چون بعضی مردم طبعاً پست خلق شده اند، ازآنرو، مطابق استعداد خود، برای دیگران بحیث غلام خدمت میکنند. وهمچنین بعضی مردم طبعاً لیدر خلق شده اند، لذا موقف رهبرو رهنما را اشغال میکنند. بالاخره چون تمام چیز های اجتماع طبیعی است، حتی طلوع و غروب آفتاب؛ بنا بران یک جامعه همان مسیر طبیعی خود را تعقیب میکند وهیچ پلان خاص نمیتواند آنرا ازان مسیر طبیعی باز دارد.

از نگاه فلسفه امروز ارسطو به مدرسه فکری «جبر بیالوجی» منسوب بوده است زیرا وی عقیده داشت که «اشیاء همانطوریکه بوده بهمان حال باقیمانده است.»

ارسطو این عقیده‌ء خود را باشرح وبسط مفصلی ایضاح کرده است که ازطرف فرانسس گالتن و پیروانش، لوییس ترمان وویلهم مک دوگال، وسائر طرفدار انش تأیید گردیده است . مگر مطالعات تاریخی این نظر را رد میکند زیرا درجهان هیچ چیزی دیده نشده است که بیک حال باقی مانده باشد. چنانچه بارها به مشاهده رسیده که بادار غلام و غلام بادار شده است، لیدرها را پیروان ناچیز ازبین برده وجوامع بزرگ و مقتدر بجوامع کوچک و ضعیفی تبدیل گردیده است . علاوتاً اگر این تئوری ارسطو حقیقت داشته باشد پس غربت یک امر ازلی ولابدی بوده چاره آن ناممکن، انتقاد بر متمولین بیمورد، و هر اقدامی برای بهبود وضع جامعه بیهوده خواهد بود .

چون این نظریه‌ء ارسطو اساساً برای دفاع از موقف محافظه کاری جامعه اسلحه خوبی بود از آنرو محافظه کاران بندرت بمنطق نظریه مذکور متوجه می شدند چنانچه ارسطو می گفت: «شکل و سیستم مخصوص یک جامعه زاده طبع مردم است.» اگر این نظریه ارسطو را درمورد مسایل مهم اجتماعی امروزی تطبیق دهیم باید باین نتیجه برسیم که نژاد های مختلف نمیتوانند پهلوی هم زندگی کنند زیرا که طبایع آنها مختلف است و هم از گفته مذکور این نتیجه بدست خواهد آمد که گویا انسان ، طوریکه دست به تولیدات زده ازعهده آن بخوبی بدرآمده ، قطعاً اقدام مذکور را بسر رسانیده نمیتواند. چرا ؟ بعلت اینکه ، بعقیده ارسطو ، انسانها خود خواه بوده تنها مد نظرشان منفعت شخصی میباشد در امور دیگران بکلی بی اعتنا هستند. حتی اکثر مردم دراوائل قرن بیستم نیز ، خاصته که آنرا از فلاسفه می شنیدند ، این نظریه را قبول می کردند . علما و دانشمندان علم اجتماع هم تاهمین آواخر آنرا درمورد جامعه بحیث علت می پذیرفتند .

مدرسه قانون رومیها : این نظریه ارسطو که جامعه انعکاس طبع مردم بوده قابل تحول نمیباشد جامعه آتنی ها را در بوته انزوا نگهداشته نتوانست . و هم دکتورین ارسطو باتمام معنی کلمه ازین عاجز ماند که رومی هارا از انکشاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازدارد، از بوجود آمدن ثقافت پیچیده شان مانع گردد ، نگذارد قشون نیرومند وامپراطوری بزرگی را بمیدان آرند. لیکن هنگامیکه مرور ایام امپراطوری روم را منهدم ساخت ، فلاسفه یکبار دیگر دست بدامان مدرسه فکری ارسطو زده سعی میکردند که شکست وریخت امپراطوری روم را از نگاه ارسطو تحلیل وتجزیه نمایند . این اقدام ، البته، خرد مندانه نبوده است. چراء بعلت اینکه باطرز تفکر دیروز ، که زاده موءسسات دیروز است نمیتوان مسائل امروز را تحلیل و تجزیه کرد . اگرچه درجامعه روم نویسندگان مقتدری وجود داشت که با وضاحت هرچه تمامتر عصر خود را ترسیم کرده، اندیشه گرها، آثار فلسفه های ابتکاری شان محدود است. شاید این امر زاده جامعه روم بوده باشد زیرا آنها یکه استعداد فیلسوف شدن رادا شتند بجای اینکه بنوشتن آثار فلسفی و تحقیقات علمی بپردازند سناتور شدند . لیکن یگانه ابتکاری که درروم دیده میشود همانا درساحه قانون می باشد. رومی ها این فکر، ا که انسانها خودخواه وشریربوده برای جلوگیری ازخود خواهی و شرارت آنها قانونی درکاراست ، توجیه کرده سعی مینمودند که آنرا درست ثابت سازند . یعنی قانون انسانهارا برای حیات اجتماعی قهراً آماده می سازد . این نوع طرز تفکر از نظر قانونی و قضایی برخلاف نظریه ارسطو می باشد زیرا ازین گفته چنین مفهوم میشود که انسان طبعاً غیر اجتماعی میباشد . ازهمین نگاه رولی را اجرا میکردند که تازمانیکه قانون برمردم تحمیل نگردد آنهاازان اطاعت نخواهند کرد .

چند قرن بعد عین همین نظریه فکری وهمین دکترین سیاسی را مکاولی برای رهنمای سیاسی جامه عمل پوشانید. حتی نام مکاولی باحیل سیاسی مرادف گردید . اگر درحقیقت امر دقت کنیم کاملا بمشاهده خواهد رسید که مکاولی همان عقاید سیاسی را نوشته است که در زمان خودش اذهان مردم را بخود مشغول داشت. مفکوره وی درهمین نزدیکی هادوباره تجدیدواحیا گردیده بنام

سیاست« حقیقی » یادمیشود .

مدرسه سکولاستیک :در فرصتیکه امپراطوری روم رو به انحطاط میرفت ، در نواحی فلسطین فوکلور مغلق و درهم پیچیده در حال انکشاف بود که بعد بحیث اساس وتهداب میلان فلسفه اجتماعی جدید قرار گرفت. این فوکلور ازعناصر افسانه ، قصه ، امیدها والهام مردم عبرانی مرکب بود واشخاصی که درحوزه فلسطین به گردش وسیاحت می پرداخت ازان متأثر میگردید ؛ زیرا فلسطین ، دران روزگار ، راه عبور ومرور بازرگانان ،سیاحان وقهرمانان مدیترانه بوده است. این افسانه ها وقصه ها با لاخره دراطراف شخصیت مسیح تدوین گردیده بمرور زمان شکل مذهب رابخود گرفته طرف اروپا براه افتاد . بهمان اندازه که آیین بودا ، درشرق در دلهای مردم راه داشت آیین مسیحیت برغرب مسلط گردید . مگر چیزیکه درمسیحیت عطف توجه مینماید اینستکه مسیحیت بحیث یک عقیده مذهبی محض باقی نمانده دکترین های مختلف سیاسی واقتصادی نیز درآن داخل گردید . ازجمله دکترین هاییکه جزء آیین مسیح گردید مهمترین آنها فلسفی بود که در داخل حدود کلیسای قرون وسطی تنظیم و ترتیب داده شد وبعدها توسط مدرسه سکولاستیک پهلوی عقلی آن هم نظم ونسق یافت .

امپراطوری روم بتدریج روبه اضمحلال رفت. این اضمحلال ازدو رهگذر بود یکی عدم کفایت داخلی و دیگر تهاجم وتسلط بربریها. برای قرون متمادی مسیحیت یگانه قوه بود که مردم مختلف سلحشور اروپارا بهم متحد نگهمیداشت . در حوالی سال (۱۰۰۰) میلادی عوامل مختلفی درحیات مردمان ملوك الطوائف وحدت اقتصادی را بوجود آورد وازهمین درك یکنوع وحدت سیاسی نیز دربین مردم اروپا قایم گردید . بین رهبران کلیسیا ، آنانیکه از امپراطوری مقدس روم طرفداری میکردند ، ولردهای ملوك الطوائف ، آنانیکه طرفدار تأسیس سلطنت غیر روحانی بودند ، برای بدست آوردن قدرت مجادلات خونین شروع گردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم چیز فهم و روحانیون سعی داشتند تا ثابت سازند که حکم روائی سیاسی کلیسا بر مردم اروپا ضروری است برای رسیدن باین مأمول پیرایه بندی و لفاظی را بحد کمال رسانیدند. در نتیجه یکنوع فلسفهٔ اجتماعی بوجود آمد که بنام سکولاستیک معروف گردید.

در بین فلاسفه سکولاستیک تامس اکویناس خیلی معروف است زیرا وی در سخن پردازی بطرفداری کلیسا شخص دوم، که اول ندارد، شناخته میشود وی میگفت که باید مردم گفته های کلیسا را، خواه درست است و خواه نادرست بپذیرند. این دکترین وی مخالف روش علمی و ساینس یعنی کاملاً عندی است در حالیکه ساینس تجربی و آفاقی میباشد. همچنین گفته های وی یک نظریه نهایی میباشد در صورتیکه ساینس همه روزه توسعه نموده با تجربیات روزمره نادرستی های خود را درست، اشتباهات خود را اصلاح و بر معلومات خود افزوده می آید. اینکه نص سکولاستیک با مذهب رابطهٔ نزدیکی داشت یک امر تاریخی است زیرا با مرگ نص سکولاستیک دروازهٔ آیین مذهب را نیز مرگ دق الباب کرد.

مفکورهٔ اجتماعی سکولاستیک در اصل و اساس خود خیلی بسیط و ساده است و میتوان آنرا باچند سطر مختصر شرح کرد: «انسان دارای روح است، و قتیکه این جهان را پدرود گفت روح وی رهسپار جهان دیگر میگردد.» این یک مفکوره مذهبی بوده اهل مذهب بآن ایمان دارند این عقیده و ایمانی است که نمیتوان آنرا رد کرد. زیرا وجود روح و جهان دیگر ورای تعقل میباشد. لیکن مدرسه سکولاستک تنها باین قانع نبود که عقیده مذهبی را ورای تعقل بداند بلکه تمام جهان بشری را ورای تعقل میدانست. اینها را از انجیل استنساخ نموده می گفت که «انسان مخلوق خاص خداوند میباشد. . چون انعکاس ذات خداوند است از آنرو باسائر حیوانات بکلی شباهت و رابطه ندارد.» و هم علاوه نموده اظهار میکردند که «این مخلوق خاص خداوند تابع هیچ نوع قانون نبوده تنها مطیع قانون حضرت باری میباشد و اهل کلیسا خلیفهٔ خداوند، بر روی زمین، بوده به آنها اجازه داده

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده که او امر و نواهی خداوند را تفسیر و تأویل و اراده ذاتش را بر دیگران تحمیل نمایند. هرکه بخواهد روش تأسیس شده کلیسا را برهم زند مرتد و کسیکه بخواهد آنها تحول دهد روحش تا ابد در آتش جهنم خواهد سوخت.»

ازین برمی‌آید که تاچه اندازه دماغ بشر غرق دریای محافظه کاری بوده وتا چه اندازه زدودن زنگ این فلسفه از دماغ واذهان مردم مشکل بوده است. چون جامعه مانند سایر اشیا همیشه تحول می پذیرد از آنرو سهومد رسه سکولاستیک را حقایق تاریخی علنی گردانیده است. محافظه کاری انعکاس افکار قهقرایی بود پس، اگر سکولاستیک‌ها درست فکر می کردند باید تمام سیاستمداران، شیفتگان قوای نظامی، ساینس دانان اهل تخنیک و صناعت همه آتش جهنم را تشکیل داده باشند. زیرا همین ها بود که کرسی اقتدار اهل کلیسا را سرنگون ساختند.

پیروان سکولاستیک، بالاخره، دیدند که آسیا سنگ مرور زمان گرد سیستم های تأسیس شده اجتماعی را بهوا کرده عوض آنها سیستم های بهتر وشایسته‌تر را بمیان آورد.

آغاز ساینس: شرایط پراگنده آن دوره اجتماعی که تاریخ نویسان آنرا زیر عنوان جالب دوره اصلاحات (ریفارمیشن) مطالعه میکنند؛ دوره‌ء که در آن کلیسا کرسی خود را از دست داده بود، شخصیت های بزرگی را بوجود آورد که از وضع موجوده جامعه خود ناراضی بودند. عده‌ء ازین ناراضی ها متوجه جهان فزیک و بیالوجی گردیده به تحقیق و مطالعه آن پرداختند. این ها بتدریج ذهن خود را از زیر تأثیر فوکلور آزاد ساخته از روش علمی استعانت واستمداد می نمودند. این مطالعات علمی، از همان روز تا کنون، چه موفقیت های نیست که نصیب بشر ننموده است. مگر آن عده محققین که روش علمی را در مورد جامعه بکار بستند آنقدر پیروز نگردیدند زیرا کلیسا بیش از دیگران با اینها لجاجت بخرچ داده مکر و حیله های زیادی را در برابر شان بکار می برد. در جمله محققین و متتبعین افکار اجتماعی پیروان کالون و لوتر نیز داخل مجادله گردیدند. تمامی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اهل نصوص به مخالفت علمای علم اجتماع قیام نموده آرزو داشتند که جامعه را را کد نگهدارند ؟!!

از طرف دیگر مطالعات علمی جامعه بادو مشکل دیگری مواجه گردیده است که مطالعات فزیک و بیالوجی با آن برخورد نکرده است:

۱ــ محصلین جامعه زیرتأثیرمخصوص جامعه خود رفته به‌مشکلی میتوانند آنرا بدون تعصب وآزادانه قضاوت نمایند .

۲ــ جامعه پیوسته بصورت غیر مرئی درحال تغییر و تحول میباشد در صورتیکه تعداد استخوانهای بدن انسان بیک حال باقی میماند. پس کرکترحقیقی این موءسسه اجتماعی چه میباشد؟ چه قوانین جامعه‌را اداره میکند؟ علت چنین یک پدیده متحول چه خواهد بود؟

محصلین جامعه شناسی در روزگاران سلف ، زمانیکه جامعه زیر عنوان محض فلسفی مطالعه‌میگردید، بامشکلات زیادی رو برگردیده بودند. این محصلین به‌پروگرام تحویل جامعه بیشتر دلچسپی و علاقه نشان میدادند، تااینکه درصدد پیدا کردن حقایق حیات اجتماعی برآیند. متفکر جامعه گاهگاه سعی میورزیدکه روش علمی را درمورد جامعه بکاربرد مگر جبنه‌فلسفه وی، دراخیر؛ برروش علمی غلبه‌می کرد .

در بین تمام فلاسفه ؛ قبل از عصرحاضر ، فقط چارلس مانتسکیو و اگوست کنت سعی کردند تا درباره منشأوماهیت جامعه چیزی بنویسند.

مدرسه جبر اقلیم و آب و هوا : مانتسکیو ؛ شخص روشن فکر ومنور قرن هژده فرانسه ، بعدازافلاطون نخستین فیلسوف مهم اجتماعی بود که جامعه را درپرتو عوامل مختلفی شرح وایضاح نموده‌است. باثرعرق‌ریزی های مانتسکیو معاصرینش پی بردند که‌مردم دیگررسوم و عادات جداگانه دارند و هیچ طائفه ازرهگذر کرداروروش زندگی خود با طائفه دیگری شباهت ندارد .

باوجود آن مردم‌اروپا روش زندگی خودرا بردیگران ترجیح میدادند، از خودرا درست وازدیگران را نادرست می پنداشتند. برعکس مانتسکیو عقیده

داشت که «درست» مربوط به تعریف اجتماعی بوده در بین مردمان مختلف بطور مختلف تلقی می گردد. مثلا در یک جامعه ازدواج باچند زن درست و در جامعه دیگر قبیح و نادرست است. پیروان مدرسه اخلاق جامعه، که ازدواج بیش از یک زن را بنگاه بد میدیدند، جوامعی را که از دواج با چند زن در آنها معمول بود بدیده نفرت میدیدند؛ درصورتیکه مانتسکیو اخلاق آفاقی را برای این جوامع مناسب نمی دانست. در ینجا بایک حقیقت بر خورد می نماییم: مردمان مختلف روش های مختلف داشته هریک به درستی روش خود اعتقاد دارند. یا بعباره دیگر کدام عواملی سبب میشود که مردمان مختلف روشهای مختلف داشته باشند؟.

برای پاسخ بدین پرسش، مانتسکیو سعی مینماید تا جامعه را مورد تحقیق و بررسی علمی پرزوری قرار دهد. این روش تتبع و تحقیق مانتسکیو در تاریخ بشر ریکاردی بشمار میرود. مانتسکیو نخست تمام مواد و حقایق مربوط به جوامع مختلف را گرد آورده بعد از مقایسه و مقارنه تااندازه لازم آنها را تصنیف کرده است. مگر موادی را که وی گرد آورده آنقدرها حایز اهمیت نمیباشد زیرا اکثر مواد و حقایق وی را راپورهای هیأتهای مذهبی و قصه های دریانوردان تشکیل داده است. مانتسکیو از تمام آن حقایق و مواد تدوین شده خود در باره جامعه، باین نتیجه فوکلوری میرسد که اقلیم آب و هوای مختلف باعث بوجود آوردن روشها و رسوم و عادات مختلف میگردد. مثلا، مانتسکیو عقیده دارد که در اقلیم حاره مردم تنبل می گردد، درنتیجه پیشوایان شان مجبور هستند که آنها را بزور تازیانه بکار بگمارند؛ از همین جاست که سیستم غلامی رویکار می آید. همچنین در مناطق بارده وجود فعال بوده هرکس سعی میزرزد تا کار کند از همین سبب در اقلیم مذکور سیستم غلامی وجود ندارد. بلی، درین جای شک و تردیدی نیست که عوامل جغرافیایی در توسعه و تکامل حیات اجتماع تأثیر بسزایی دارد، اما بهیچوجه نمیتواند رول بس بارزی را در زمینه بازی کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعباره‌ساده محیط جغرافیایی عراده‌های ماشین تکامل جامعه را یا سریع مینماید ویا از حرکت باز میدارد . چطور و به چه‌علت؟

بعلت اینکه ارتقا و تکامل حیات اجتماعی چندین مرتبه‌ازاراتر تاوتکامل محیط جغرافیایی سریع تر بوده ازآنرو نمیتوان ادعا کرد که محیط جغرافیائی علت اساسی تحول جوامع میباشد .

خواننده محترم میداند که‌برای یک تحول جدی محیط جغرافیایی چندین ملیون سال بکار است درحالیکه جامعه در ظرف چندقرن‌تحول مینماید .

درینجا سوءالی‌پید امیشود آیا نیروی اصلی که‌چهره‌وقیافه جامعه را تحول و تغییر میدهد چه چیز خواهدبود ؟ ازحقایقی که جامعه شناسان در دسترس ما میگذارند برمی‌آید که آن قوه ونیروی‌اصلی عبارت‌از تحصیل وسائل‌امرار معاش لازمی‌زندگی‌انسان میباشد . انسانها مجبورند که برای تهیه وسائل معیشت‌شان بتولید دست‌زنند وبرای‌عملیه تولید بدیهی‌است که‌آلات وافزاری بکاراست. درحین زمان‌طرزاستفاده ازآلات مذکورنیزحتمی‌است. تمام مواد بالابصورت مجموعی قوای‌مولده‌اجتماع رامیسازد . اما قوای مولده تنها یک پهلوی تولید را نشان میدهد وطرز تولید را مناسبات باهمی انسانها درعملیه تولید یابعباره دیگر مناسبات‌تولیدی شان تشکیل میدهد . انسانها باطبعیت‌مبارزه میکنند ومیخواهند ازوذایع مادی‌آن استفاده‌بعمل آرندالبته این‌مبارزه واستفاده بصورت انفرادی‌موءثر نبوده بشکل مشترك وحالت‌اجتماعی‌نیازمنداست.

بلی ، تولید ، تحت‌هرگونه شرایطی‌که باشد، اجتماعی است ....

پس باکمال صراحت‌میتوان اظهارکرد که «افزارتولید نه‌تنها برطبیعت بلکه بر همدیگرنیز اجرای‌تأثیرمینمایند . اگرآنهابرای فعالیت مشترك ومبادله‌فعالیت بصورت‌معینی‌متحد نباشند البته ازعهده تولید بدر نخواهند شد . برای انجام عملیه تولید افراد داخل روابط ومناسبات معینی‌میگردند وتنهاهمین‌روابط ومناسبات‌اجتماعی است که مناسبات آنها را باطبعیت قائم ساخته عملیه‌تولید صورت‌پذیرمیگردد . »

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابران محیط جغرافیائی نه‌بلکه‌تولیدوطرزتولید، هم قوای‌مولده‌جامعه وهم روابط تولیدی‌انسانهارا دربرگرفته ،موجبات‌وحدت ویگانی آنهارا در راه استفاده ازودایع مادی‌فراهم میسازد .

واز همین علت است که اختلاف‌طرزتولید وقوای مولده باعث‌اختلاف جوامع مختلف‌میگردد .

درینجاباید روی‌کلام‌رامتوجه ما نتسکیونموده بگوییم که‌مساعی وی‌در مورد تطبیق روش علمی درجامعه مهم وباارزشترازروش فلاسفه نظری‌نبوده است. زیرا هم مانتسکیووهم فلاسفه نظری‌این اشتباه رامرتکب‌شده اند که درتحقیق شان ازعجله کارگرفته خواسته‌اند تاحقیقت‌جامعه رافوری‌دریابند. اما ناگفته نماند که باین مرض تمام علمای‌اجتماعی‌مصاب‌بوده همه سعی‌کرده اند که ازمواد محدودی به نتائج‌بزرگی برسند . طبیعیون نیزازروش عجله در تحقیق خالی‌نبودند مگرآنها بمرورزمان درك کرده اند که تحقیق پدیده های دانش کارآسان وراه کوتاهی‌نبوده زحمت‌ودقت زیادی‌را ایجاب‌میکند .

اگرمانتسکیومواد وحقایق را بکمك روش‌علمی‌با خونسردی‌جمع وتدوین میکرد آنگاه باین نتیجه میرسید که باشندگان اقلیم حاره برای سیستم غلامی خلق نشده‌اند . درنتیجه برمعلومات‌ما درباره جامعه افزوده می شد . لاکن درزمان مانتسکیویا بعد ازوی‌هیچ‌کس باین فکرنیفتادکه برای‌گردآوردن مواد وحقایق درباره‌جامعه‌های‌مختلف‌زحمت‌را برخود روا داشته شخصاً آن حقایق را مشاهده وبدست‌آرد. تازمانیکه اشخاص زیاد مواد وحقایق‌را تدوین میکردند نتائج حاصله ترکیبی‌بود که‌عنصرشک وتردد آن غالب بود . اگراین نظررا بپذیریم که اقلیم وآب‌وهوا کرکترجامعه را تعیین میکند البته خلاف‌مشاهدات تاریخی‌خواهد بود . زیرا درصورت صحت‌آن ازبین رفتن سیستم غلامی از مناطق حاره باشندگان آنجا را به بدبختی‌گرفتارخواهد ساخت . زیرا در آنجا تنها وضع طبیعی‌حکمفرماست‌پس برای مجادله‌با آن بایدآن‌منطقه ترك‌داده شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به‌جستجوی منطقه‌مناسب پرداخته‌شود . باین‌ترتیب امروز حتی یک‌فردیایک‌جامعه مترقی درمناطق‌مذکور وجود نمیداشت . از گفته های مانتسکیو برمی آیدکه‌وی مانند ارسطو دریـن مورد سخـت محافظه کاربوده است‌چه هردو عقیده‌داشتند کـه هرچیز بحال اولیه خود باقی میماند ومرور وایجابات‌زمان جزئی‌تریـن اثری برآنها وارد نمیـسازد . تـئوری‌مانتسکیو تمام‌روزنـه‌های امیدپیشرفت‌وترقی اروپا مسدود می‌ساخت .لیکن باوجودیکه اقلیم وآب‌وهوای اروپا بهمـان حال سابقه وخاص خود باقی‌مانده تحول زیادی‌در حیات اجتماعی شان‌پدیدار گردید.

مدرسه‌مثبت کنت : کنت‌تقریباً یک‌قرن بعدازمانتسکیو به تحقیق‌وتتبع اجتماع پرداخت .مگرکنت‌خوشبخت‌بود زیرا سطح‌اجتماع عصروی بلندوساینس‌وتفکر علمی‌تا اندازه زیادی‌پیشرفت‌نموده بود . نتائج‌عملی علوم‌طبیعی ، درپایان‌عصر هژده ، باتمام وضاحت‌عطف توجه میکرد ، افکاراجتماعی فرانسه درحال تخمر بود واین مفکوره که انسان برمقدرات‌خود مسلط میباشد تا امریکا رسیده بود . کنت‌عقیده داشت که انسان باثر انکشاف‌علم اجتماع برمقدرات اجتماع مسلط میگردد . کنت تنها یک عالم نظری‌نبود بلـکه اززمان تدریس فلسفه اثباتی‌وی میلانش‌نسبت‌باصلاح‌وتجدیدنظام‌اجتماع آشکاراست . کنت میخواست‌باساس‌جامعه شناسی که‌خودش «پدر» آن‌نامیده‌میشود سیاست‌وروش‌مثبتی را اختیارنماید. اجتماع وهدف وی‌از اتخاذ این سیاست‌فرونشاندن بحرانهای ناشی از انقلاب کبیرفرانسه وبنیان‌گذاری‌عصری‌بود که‌تحت‌آن نظم وترقی‌باهم سازگارشوند .

گفتیم ، که با انکشاف علم اجتماع ، انسان میتواند برمقدرات اجتـماعی مسلط‌گردد . کنت‌برای‌عملی‌ساختن این گفته چنین اظهارنظرمینماید : «انسان ازسه مرحله انکشاف‌فکری میگذرد مرحله آلهیاتی ، مرحله فزیکی وبالاخـره مرحله ساینسی . وقتیکه تفکرانسان متوجه پدیده های‌طبیعی میگرددانسان بمرحله علمی وساینتیفیک‌قرارمیگیرد ، چون‌بدان‌مرحله‌رسیده‌است برطبیعت‌تسلط‌زیادی حاصل‌کرده‌است . مگرتفکرانسان‌درموردجامعه‌هنوزدره‌رحله‌متافزیکی یاآلهیاتی خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگرچه انسان درین مرحله درباره جامعه تفکر میکرد مگر هنوز نمیدانست که چطور و از کدام راه قوانین آنرا کشف کند. خوشبختانه، مرحله متافزیکی پایان یافته بود، و انسان در آستانه مرحله ساینتیفیکی قرار گرفته بود از همان جهت بود که کونت فلسفه اثباتی خود را دروازه میدانست که با زشدن آن بشر عصر جدید را مشاهده میتوانست. گذشت ایام نشانداد که کونت تا چه اندازه خوشبین بوده است، و علمای جامعه شناسی با خطوط برجسته و اساسات عمده کنت توافق نظر دارند. با روشی که انسان تفکر میکند و باعلایمی که طرز تفکر خود را افاده میکند، روح واقعی حیات خود را نشان میدهد. وقتیکه انسانها تحت شرایط واقعی پدیده های طبیعت طرز تفکر خود را نشان دادند از همان لحظه قادر گردیدند که کنترول و تسلط خود را بر طبیعت قائم سازند. باثر ترتیب و روشی که انسانها در باره تحقیق و بررسی جامعه بکار می برند میتوانند بزودی فارموله های مثبت و قاطعی را درباره پیشرفت و ماهیت جامعه تأسیس نمایند و باهمان توانایی که درجهان بیالوجی و فزیک فرمانروایی دارند، فرمانفرمایی کنند.

مفکوره تحول چاره ناپذیر : این مفکوره کونت که بشر سه مرحله معینی را بصورت چاره ناپذیری طی کرده، مقرون به حقیقت نمی نماید. چه شواهد تاریخی مشاهدات و تجربیات انسانها بوضاحت نشان میدهد که درحیات اجتماعی کدام چیز «چاره ناپذیر» وجود ندارد، و نیز در تاریخ بمشاهده نرسیده که جامعه خود بخود بدون کدام مساعدت و اقدام قصدی بیک مرحله تاریخی یا اجتماعی رسیده باشد. اینکه جامعه از خود مقدراتی دارد و اینکه جامعه باید پرچم اقتدار خود را درتمام جهان با هتزاز درآرد ویا اینکه بسوی گمناهی گراید، مفکوره ایست که با حقایق علمی مطابقت ندارد. «مقدرات و تقدیر» بذات خود یک مفکوره متأفزیکی میباشد و تماماً باالفاظی افاده میشود که ازمعنی علمی به فرسنگها دور افتاده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازینکه کنت به «تقدیر» و «چاره ناپذیره» تاریخ بشر معتقداست، برمی‌آید که وی درباره جامعه آنقدر استعداد وتوانایی تفکر علمی را نداشت و ازین نقطه نظر سدی‌را درراه پیشرفت تحقیق وتتبع اجتماع ایجاد کرده‌چرا وچطور؟ بدین‌معنی که‌نظریه «تقدیر» وعبور ازسه مرحله تاریخی بصورت «چاره‌ناپذیر» افکار علمای اجتماعی سلف‌را مغشوش وحتی تاهمین ایام آثار ونگارشات فلاسفه علم‌اجتماع را متأثر ساخته است. اکثر علمای‌علم بشر شناسی سابق سعی میکردند تابرتری موءسسات‌غرب‌را برسائر موءسسات خاطر نشان سازند مگر باثر تحقیقات وتتبعات طاقت‌فرسا، درین اواخر، ثابت گردیده که‌آن موءسسات بهیچوجه بردیگر موءسسات‌کدام بهتری یابرتری‌ندارد. این‌مفکوره برتری یابهتری‌زاده کوتاه‌نظری محدودیت افکار ودوری از قضاوت تاریخی میباشد.

اگر نظریه کنت صحت میداشت باید تحول روابط‌جنسی از حالت‌نامشروع بحالت‌امروزی، سیستم طلاق، کار کردن زنها دردفاتروفابریکه ها، تماماً با ارتقای اجتماع تناقض میداشت.

این‌مفکوره که‌جامعه پیهم درحال تحول بوده وازحالت‌بد بحالت‌بهتر تحول می‌کند توسط فیلسوف محافظه کار انگلیسی سپنسر بمیدان آمده است که آنرا دردوران جنگ‌داخلی برای‌تقویه آن سیستم اقتصادی‌بکار برد که‌حکومت‌نباید درآن سیستم‌مداخله کند. وی‌تااندازه زیادی‌فرضیه ارتقای‌چارلس‌داروین‌را، فرضیهء که‌بعدها تمایل جدیدی‌را درجهان فلسفه بوجود آورد، پیش‌بینی کرد. ناگفته نماند که‌سپنسر باوجود عرق ریزی‌ها ومشاهدات‌زیاد یک عالم ساینس نبود. سپنسر سعی ومجاهدت‌میکرد که‌ازتمام‌علوم‌طبیعی یک کلیه بوجود آورده یک قانون آساسی‌تأسیس کند تاتوسط آن قانون بتواند تمام پدیده های‌طبیعی واجتماعی‌را ایضاح‌کند. بعقیده‌وی، همانطوریکه‌زمین‌مجبوراست دورآفتاب گردش نماید جوامع نیزعیناً مجبور اند ازمراحل تاریخی‌خود بگذرند. درین صورت‌سعی حصول کنترول‌وتسلط برآنهابیهوده وعاری‌ازسودی‌خواهدبود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخصوصاً تسلط وکنترولی که ازحکومت نشأت کرده باشد. انسان همواره سعی بخرج میدهد که نا ممکن را ممکن سازد. انسان همیشه با جدیت تام کوشش میکند که قوانین ونقشه هایی را طرح نماید که توسط آن ها وضع زندگی وی بهتر شده می تواند؛ این مجاهدتها نقش برآب بوده وبنای این پلانها برخرافات گذاشته شده است وهمین ها سد راه پیشرفت قوانین حیات اجتماعی میگردند؛ مطالعه وبررسی علمی جامعه این نوع خرافات را از میان برمیدارد. پس ازگفته های سپنسر برمی آید که وی علی الرغم کنت فکر میکرد که علم اجتماع نمیتواند درراه بهبود وضع زندگی کمک ومساعدت نماید. بعقیده وی مقدرات اجتماعی بشر توسط قوانین طبیعی اداره وکنترول میشود.

سپنسر درجاییکه راجع به ساختمان جامعه صحبت میکند، مسأله وابستگی عناصر اجتماعی را تأیید مینماید؛ این وابستگی عناصر اجتماعی تهداب علم اجتماع معاصر را تشکیل میدهد. علاوتاً، این تحقیقات سپنسر که جامعه یک پدیده طبیعی ومانندسائر پدیده های طبیعی تابع قوانین طبیعی است برای ده سال باعث بوجود آمدن تتبع وتحقیق علمی مواد وحقایق اجتماعی گردیده است. گرچه اکثر فلاسفه اجتماعی، مانند مانتسکیو وکنت، باین عقیده بودند که انسان وکردارش میتواند موضوع بررسی وتحقیق علمی گردد. اما دانشمندان قرون وسطی راعقیده برآن بود که چون انسان مخلوق خاص خداوند است تنها موضوع لاهوتی والهیات قرار گرفته شده توانسته موضوع تحقیق قوانین دست ساخته انسانها شده نمیتواند. اداره ومشیت خداوندی سهل ترین راهی بود که توسط آن حقایق اجتماعی را ایضاح می نمودند. این موضوع که انسان مخلوق مخصوص نبوده بلکه ساخته طبیعت میباشد درآثار سپنسر ودیگر فلاسفه عطف توجه مینماید لیکن نا گفته نماند که سپنسر ودیگر فلاسفه نمیتوانستند انسان افسانهء انجیل را که مخلوق مخصوصی وانمود گردیده بود ازنظر بیالوژی ویاازنظر منشأ طبیعی ردنماید. همان بود که چارلس داروین، در اواسط قرن گذشته، یکنوع فکر جدیدی رابوجود آورد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساینس اجتماعی با آغوش باز از ان استقبال کرد... این فرضیه داروین آتش مناقشات را دامن زد. بدون چند استثنای محدودی، باقی منورین و دماغهای علمی نیمه اخیر قرن نزده از نظریه داروین حمایت نموده در برابر مبلغین فوکلور، روحانیون وسیاستمداران قیام نمودند. در اواخر قرن نزده نظریه داروین موفق گردید که فضای فکری اروپا و امریکا را برای تحقیق و تتبع علمی حیات انسان آماده و مساعد سازد.

مفکوره ترقی: فرضیه ارتقا انسان را از محدودیت‌ها وارهانید و فکر محدود را آزادی بخشید. بعد از بوجود آمدن این فرضیه، انسان ساخته و خلق شده طبیعت بوده، اعمال انسان ازان بعید از نگاه قوانین طبیعی قضاوت میگردید. نتائج آنی این ارتقای بیولوجیکی تئوری جدیدی را درباره ترقی چاره ناپذیر بشر بوجود آورد. طوریکه انسانها از موقف بسیار پایین بسویه عالی رشد و نمو کرده است، همینطور جامعه نیز مراحلی را گذرانیده تا به موقف مترقی خود رسیده است و از همین نقطه نظر میتوان ادعا کرد که جوامع نیرومند و مترقی جوامع ضعیف را از بین برداشته است و این مجادله هنوز هم ادامه دارد. بعباره دیگر جامعه بصورت پی گیر بسوی تکامل میرود.

مفکوره و نظریه ترقی اجتماعی، البته، هسته فلسفه اگوست کنت را میسازد. اگرچه درباره ترقی جامعه نظریات مختلفی صورت گرفته مگر در این نقطه توافق نظر وجود داشته که جامعه مراحل تکامل را پیموده بسوی سرمنزل ترقی روان است. برای اثبات این حقیقت علم اجتماع معاصر بوجود آمد. برای اینکه انسان وارد قلمرو طبیعت گردد فرضیه داروین خدمت بارزی نمود چه بوسیله جامعه از زیر تأثیر متافزیکی نجات یافته موضوع تحقیق علمی قرار گرفت.

علم اجتماع: از گفته های بالا بوضاحت معلوم میشود که متفکرین اجتماعی چطور و به چه وسیله خود را از زیر سلطه و استبداد فوکلور نجات دادند. در ظرف نیمه قرن اخیر علمای علم اجتماع توانسته جامعه را از نگاه آفاقی مورد

تتبع وبررسی قرار دهند. درخلال همین مدت قادر شدند که باثر جبر زمان و مکان عقاید فوکلوری مردم را درباره جامعه از بین بردارند. نا گفته نگذریم که در بادی امر سهو و خطای زیادی را مرتکب شدند. چرا؟ زیرا که روش ساینس عبارت ازسهو وکوشش است. دریـن راه پرمشـقت انسان همیشه به پیروزی نایل نمیگردد. اما روح مطلب درینجاست که درین اقـدام باید انسان دارای حس کنجکاوی شدیدی بوده نگذارد که ناکامی درین راه باعث دلسردی وی گردد. باثر همین اقدامهای پیهم، درظرف پنجاه سال، مواد وحقایق زیادی درباره جامعه بدست جامعه شناسان آمده است. همچنین حقایقی درمورد منشأ و خصوصیت جامعه بدسترس شان قرارگرفته است. که این حقایق حاصله انسانها را قادرمیسازد تااز اضطراب خاطرشان تا اندازه کاسته با همدیگر زندگی کنند. یا بعباره دیگر بشر را قدرت می بخشد که درزمینه های تخنیکی، زراعتی، تعمیراتی انجنیری وغیره پیشرفت هایی به نفع همگان بعمل آرند. همانطوریکه دانش درین زمینه ها قبل از امکان پذیری مجبور بود انکشاف نماید بهمین ترتیب علم اجتماع نیز باید قبل از آنکه دست به انجنیری اجتماعی زند، انکشاف نماید.

(پایان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«حبیب الله «تږی»

پښتو لیک

کوم لیک چه له(۶۱۶ه) دمخه پښتو پری لیکل کیدله، تر اوسه لازموږ لاس ته نه دی راغلی. مگر هغه لیک چه له(۶۱۲ه) یعنی دسلیمان ماکوله زمانی نه را پدی خوا پښتو پری لیکل شوی ده هغه عربی لیک دی چه په غالب گمان دافغانستان دغربی خوانه دغه هیواد ته راداخل شوی اوبیا وروسته د څه کره کولو نه دی ننني بڼی ته رارسیدلی دی.

عربی لیک هم له آره هغه فنیقی لیک دی چه وروسته دبدلون نه په آرامی، آرامی بیا په نبطی او نبطی په عربی لیک بدل شوی دی.

دعربی یا اسلامی لیک دیر لرغونی لاس ته راغلی سند هغه کتیبه ده چه د «نقش نماره» په نامه یاده شوی او نیته یی ۳۲۸ میلادی کال تاکلی شوی ده.

نوری دیری لرغونی کتیبی یی چه په ۱۸۸۰ او ۱۸۷۰ کی پیدا شوی دی هغه یوه د «نقش زبد» کتیبه ده چه په دروژبو- یونانی، سریانی او عربی- په ۵۱۲ کی اوبله د «نقش حران» کتیبه ده چه په ۵۶۸ کی په یونانی او عربی ژبه لیکل شوی ده.

پدی ترتیب په سامی اقواموکی عربان هغه خلک دی چه تر تولو سامی اقوامونه وروسته دلیک خاوندان شوی دی. مگر داچه آیا پښتو ته بیا ددوی لیک څه وقت او په څه ترتیب ور ورسیده؟ ددی خبری ځواب لږ څه غورغواړی. ځکه یو خو تر اوسه لاموږ ته د پښتو زاړه او داسلام په اوائلو که لیکل شوی آثار په لاس ندی راغلی اوبله داچه پښتنو اسلامی لیک نیغه په نیغه داعرابونه، نه دی اخستی.

البته د دی دوهمی خبری دلیکل هم دادی چه له یوی خوا هغه توری چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

برسیره پرعربی لیک په‌دغه لیک کی را ځی لکه: (پ، چ، ژ، گ) دپاړسو سره یوسی اوله بلی خوا د تاریخ په شهادت دعربیت تعمیم په پاړسو کی ترپښتو نه دمخه دی. نوله دی امله سړی داویلای شی چه دپښتو او د پاړسو ترمینځ گډ توری لومړی دپاړسو دپاره تا کل شوی یاپه بله ژبه دپاړ سو د اړی سره سم په عربی لیک ورزیات شوی او پیا په پښتو کی استعمال شوی دی. که نه وی نو ښایی چه دغه توری دپښتو او پاړسو ترمینځ که دیر نه وای نو یو څه خوسره مخالف وای. لکه څرنگه چه نسبت پاړسو ته دپښتو خپل توری هم په بیلو بیلو مهالونو او سیمو کی په بیلو بیلو بڼو لیکل شوی دی او په دی به زه وروسته په مفصل دول سره وغږیږم.

په عربی لیک دپښتو لومړنی لیکل شوی سند:

څرنگه چه د مخه وویل شو عربی لیک هم دافغانستان دنورو زړو لیکونو په څیر دبیرون نه دغه هیوادته راغلی دی، نه داچه دی ددوی د نیکونو میراث او یا خپل مال وی.

پدی لیک باندی دپښتو لومړنی لیکل شوی سند چه تر اوسه پوری زموږ لاس ته راغلی دی هغه دسلیمان ماکو تذکرت الاولیاده چه په (۶۱۲ھ) کی لیکل شوی دی او یو څو پاڼی یی پیدا شوی دی.

د کتاب مولف دنوموړی کتاب دلیکلو دڅرنگوالی په برخه کی لیکی:

«زه غریب خاوری سلیمان زوی دبارك خان ماکو صابزی چه په ویاله دارغستان هوسیږم او پدی مځکو پاییږم په سنه دولس شپږ صوه - سوه - د هجری تللی وم او دپښتنخا - پښتونخوا - په راغو او کلیو وگرځیدم او مراقد دا ولیاء او دواصلینو می پلتل، او په هر لوری می کاملان موندل او ددوی په خدمت خاکپاوم او هر کله په سلام ورته ولاړ. چه له دی سفره په کورکی کښینستم او تنها کی می وچاودلی دپښو بیاپاڅیدولم اوله څښتنه می مرستون شوم چه احوال د هغو کاملانو وکاږم او دوی چه هغه ویناوی پاته کړی دی او پښتانه په بی لولی اوس.» (۱)

(۱) پښتانه شعرأ توك ۱، مخ - ٦٦

دپښتو دلیک دمطالعی څرنگوالی :

څرنگه چه افغانستان یو غرنی هیواددی او له یوی سیمی نه یی بلی ته تگ څه آسان کار نه وء . نو له دی امله په پخوانو زمانو کی د پښتنو ترمینځ لیدنی کتنی رتی لږوی: تر دی ځایه چه زما په یادښت سره هم دکابل نه مزار ته تگ دو مره گران بریښیده چه دمسافرو تگ په وخت کی به وروسته دپتیرو دپخولو او دیون دځینو څورو دتیارولو نه ختمونه او نفلونه هم پسی کیدل . پاپه بله ژبه هلته دیوه افغان له کابل نه مزار ته تگ ته داد موند هلری *Edmundhillary* دجنوبی قطب تگ هیڅ بریښیده .

پښتنو کی تراوسه هم لا دامتل پاتی دی چه له هندوستان نه زر او له ترکستان نه سرر اوړل څه آسان کار نه دی.

دامتل ددغه هیواد دلرغونو مهالونو دپاره دیره پخه خبره ده . ځکه هلته ترکستان ته تلل او هغه لاره وهل چه نن یی دموترمزل هم دسړی زړه خولی ته راولی څه آسان کار نه وء . په تیره بیا هغه وخت چه داخبره هم ورسره مله شی چه : که مرگ غواړی کندوز ته ولاړ شه .

لنډه داچه دپښتنو ترمینځه لیدنی کتنی له پخوانه لا دیری کمی او سختی وی . نو له دی امله هری سیمی خپل دیر زیات محلی ممیزات او لغات ساتلی دی. تر دی ځایه پوری چه دځینو ختیځ بوها نو په عقیده دافغانستان په دروکی هغه لغات پیدا شوی دی چه په نورو هیوادونو کی سره له خپلو سوو ملیونو دغه نژا دخلکو ژوندی نه دی پاتی .

دلته دپښتو هغه لهجه چه د اورمړی په نامه یادیږی او یوازی څوتنه ویونکی لری تراوسه لاژوندی وه .

دلته د څوتنو پشه یی لهجه لا هم نه ده ورکه دلته تراوسه هم لا دغه دول خلک دیر زیات دی چه دمرگ ترورځی له یوه ولایت نه بل ته نه ورتیر یږی .

له همدی امله ده چه دافغانستان اوسیدونکی تل له یوه بل نه نا خبره اوسره ورك دی .

اما دلته زمامطلب له دی خبرو څخه دانه دی چه دی ددوی ددغه سره لری والی اغیزه دنوموړی قوم په نوراجتماعی ژوند اویا موءسساتوو ښیـم ، بلکـه غواړم ددی کار اغیزه په یوازی لیک چه زما ددی مقالی موضوع ده څرګنده کړم . ددی لـری والی اونه تګ راتګ اغیزه په پښتو لیک داشوه چـه دلته دنـورو محیطونو په څیر لیک د کوم منظم تاریخی تحول له مخی نه شی مطالعه کیدلای. ځکه څرنګه چه دمطالعاتو څخه څرګند یږی اوتا سو به یـی ددی مقالی په وروسته برخوکی په مفصل دول سره وګوری ءخوشحال خان دسلیمان ماکو په لاره نه دی تللی اومعزاله دعبدالقادر. نوله دی امله دپښتو لیک هم ددوی دتر بګنیو اوځینو نورو ، دو دونو په څیر په کورنیو اوسیمو پوری تړلی دی چه ښایـی له همدی نظره مطالعه شی. یعنی یو ځل باید دسلیمان ماکو لیک وګورو او بیـا دروښـان پیـر. یو پلاباید دخوشحال دکورنی لیک مطالعه کړو او بیاددوی دشاوخوا نورولیکو الو. یو پلاباید دشیخ ملی لیک ته ګوته ونیسو اوبل پلادمحمدهوتک ته .ځکه دی دهغه په پله نه دی تللی او هغه دده .

حتی تر دی ځایه پوری چه روښان پیر دشیخ ملی په لاره هم نه ځی. ځکه دولت وایـی :

« روښان پیر خیر البیان په څلورو ژبو و لیکه او دپښتو دپاره یـی لیک وضع کړ .(۱) دغـه دول څرنګه چه دمخه هم وو ل شو دمعزاله اوعبدالقادر د کلمی دیوانو نو دپر ته کو لو څخه څرګندیږی چه دوی هم سره له دی چه په یو مهال کی او دیر یو بل ته سره نږدی اوسیدلی دی ، په یوه لاره نه دی تللی. یعنی کوم پښتو توری چه معزاله په خپل کلمی دیوان کی استعمال کړی دی دعبدالقادر په کلمی دیوان کی په هغی بڼی نه دی راغلی. خوځرنګه چه زه پدی برخه کی بیا په مفصل دول سره غـږیږم نو له دی امله اوس ورځخه تیریږم او دپښتو لیک په پرله پسی مطالعه ورګډیږم .کوم سند چه زه دهغه څخه پخپله مطالعه پیل کوم هغه دسلیمان ماکو تذکره الاولیا ده چه می دمخه هم ګوته ورته ونیوله .

(۱) پښتانه شعراء توک۱ مخ۱٦ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ددی کتاب یو ازی څو پاڼی پیدا او دپښتانه شعراء په لومړی توك کی دخپل اصلی لیک له عکس سره چاپ شوی دی .

دکتاب اصلی لیک دنسخ او نستعلیق ترمینځه یو لیک دی چه نه دهغه حکم پری کیدی شی او نه ددی . ځکه دښاغلی کاتب لیک داسی یو لیک دی چه ځینی برخی یی نسخ ته پاتی کیږی او ځینی یی نستعلیق ته . خوز ما په عقیده ښه داده چه سړی ددی کار علت دکاتب دلیک خرابوالی وبولی نه بل څه .

کوم توری چه دنوموړی کتاب لیک ورڅخه جوړ شوی دی هغه دا دی :

ا ب پ ت ټ ث ج چ ح خ څ ځ د د ر ړ ز ږ ژ س ش ښ ص (ض) ط (ظ) ع غ ف ق ك گ ل م ن ڼ و ه ی .

په پورته تورو کی دادوه توری (ض ، ظ) ځکه په قوس کی ولیکل شو وچه په نوموړی تذکره کی نه دی راغلی او علت یی هم هر و مرو دادی چه دنوموړی کتاب په داڅو پاڼو کی داسی کلمات نه دی راغلی چه دی دادوه توری پکښی راشی . دپورته تورو څخه چه تذکره پری لیکل شوی ده ، داخبره دورایه څرگندیږی چه د پښتوننی خپل توری هم څه نوی نه دی جوړ شوی . بلکه د دیر پخوا نه دا توری په همدی بڼه یعنی (ټ ، څ ، ځ ، ړ ، ږ ، د ، ښ ، ڼ) لیکل شوی او تر موږ پوری را رسیدلی دی . یا په بله ژبه دپښتوننی لیک هم هغه لیک دی چه سلیمان ماکو استعمال کړی او پرته له ځینو جزئی تغیراتو نه ترموږ پوری را رسیدلی دی .

دتورو او لیک دو دله نظره دپښتو لیک اختلاف (۱) :

ددی اختلاف په برخه کی هم زما مطالعه داشخاصو او سیمو په اساس ده نه د کوم منظم تاریخی بدلون په اساس . ځکه څرنگه چه دمخه هم وویل شو ددغه اختلاف علتونه هم اشخاص او ځایونه دی نه زمانه او مهال ، چه سړی دی یی دیوه منظم تاریخی تحول په اساس مطالعه کړی .

(۱) څرنگه چه دلیک دود کلمه نورو پښتنو ادیبانو استعمال کړی ده نوماهم دلته همدا کلمه را واخسته .

البته زه‌بیا هم یوازی‌دومره کوم چه خپله مطالعه دقدیم نه‌شروع کوم‌اوپسی دی‌خوا راځم چه‌پدی‌ترتیب بیاهم زما دبحث لومړنی موضوع دپښتولومړنی په‌لاس‌راغلی‌یعنی هم هغه دسلیمان ماکومشهور اثر دی.

دتذکری‌خصوصیات :

څنګه چه‌دمخه وویل‌شو دسلیمان‌ماکودتذکری‌لیک داصالت‌اوچوپړتوروله نظره دننني پښتولیک‌سره‌څه‌توپیر نه‌لری‌خوسره‌له‌دی هم‌په‌نومړی‌لیک‌کی دجزئیاتو له‌نظره‌ځینی توپیرونه‌لیدل کیږی‌چه‌دادی دلته‌وربانډی غږیزم .

۱ ــ په‌ننني‌لیک‌کی د(ی)توری دتکواوځینو نورو ځانته نښولەنظره په‌څو دوله ویشل شوی‌دی ، چه په همدی‌اساس دمیلنی ، معروفی ، مجهولی‌اوثقیلی‌یاپه نامه یادیږی اوپه لاندی‌بنهو لیکل کیږی.

ی، ی،ی ،ی‌ی ،ی‌ء.(۱) دسلیمان ماکوپه‌تذکره‌کی دا توری(ی)په مفرد دول سره‌په‌یوالځی‌دی(ی) اوپه مرکب‌دول سره دکلماتوپه‌منځ‌کی‌پدی(یه) اوپه پای‌کی‌پدی(ی)بنه لیکل شوی‌دی.

۲ ــ په‌ننني‌لیک کی‌دانښه (ء) چه‌دعربی دهمزه‌بنه لری‌اختراع اوزیاته شوی ده اوپه اتکلی دول سره‌په‌ځینوځایونوکی لیکل‌کیږی لکه(وء،یء،لیء)اویا نور مګر دسلیمانو ماکوپه‌تذکره‌کی دغه‌غلط اختراع نه‌لیدل کیږی.

۳ ــ دماکوپه‌تذکره‌کی یو «*Vowel*»چه‌پدی‌بنه(ـه ، ـ) لیکل کیږی‌په‌ننني اصطلاح دغږ له‌مخی مجهوله یا ګنګل کیږی‌په‌دی‌بنه (ی)لیکل شوی ده . مثلا دنومړی‌کتاب دکلمی‌نسخی دلاندی‌عبارت د(چ) په‌پای‌کی :

«نقل کاندی‌چی‌شیخ‌بیتنی هوسید پ‌غره‌دکسی‌باندی»

---

(۱) البته داچه آیا دغه تقسیم دګرمرا وغږپوهنی له نظره علمی‌اودرست‌دی که‌یه ؟هغه ځانته موضوع ده اوجلا خبری‌غواړی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دپورته عبارت «چې »ننني لیکوال «چه »لیکی مثلا همدا عبارت دننني لیکوال له خوا داسی لیکل شوی دی !

« نقل کاندی چه شیخ بیتنی هوسید په غره دکسی باندی» (۱)

٤ ــ په تذکره کی ځینی «*Vowel*» چه په ننني و لیکنو کی په ځانته تو رو سره ښودل کیږی څه ځانته توری نه لری لکه پدی عبارت کی :

« اورب ته به درخواست کاوه چه زما په کال او دسر بن او غر غښتی په کول برکت کښیږ ده . » همدغه پورته عبارت ننني لیکوال داسی لیکلای دی !

«اورب ت ب درخواست کاوه چی زما پ کال او دسر بن او غر غښتی په کول ــ کهول ــ کښی برکت کښیږ ده . » (۲)

٥ ــ دما کو په تذکره کی «وء» خلاف دننني لیک د «وه »په ښه لیکل شوی دی لکه په لاندی عبارت کی :

«او ــ ــ ــ ــ درخواست کاوه » (۳)

٦ ــ ددغی تذکری په لیکنه کی یو دول (و) د ځینو کلمو څخه لوید لی دی چه نن پدغو کلمو کی لیکل کیږی لکه د« منگول» کلمه چه هلته «منگل » لیکل شوی ده مگر په ځینو کلماتو کی اوس هم دغه (و) د پارسو په تقلید لویږی او نه لیکل کیږی لکه د« گل »په کلمه کی چه پښتو کی باید « گول »و لیکل شی .

تبصره :

هغه « *Vowel* » چه په تذکره کی هم دنن په څیر کله په تورو ښودل شوی دی او کله بی تورو هغه دادی :

۱ ــ زورکی : داو اول کلمه په تذکره کی لکه د«هغه » په لفظ کی په توری ښودل شوی دی او کله لکه «دخپل » په کامه کی بی توری ښودل شوی دی .

۲ ــ ای :

داو اول په ځینو کلماتو کی لکه (سند) یعنی (سیند) بی توری ښودل شوی دی او په ځینو کلماتو کی لکه په (سپین) کی په توری سره ښودل شوی دی .

---

(۱) پښتانه شعرا مخ ٦۷ (۲) همدغه کتاب همدغه مخ (۳) د تذکری کلمی نسخه

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ ــ ای :

د او اول هم کله په توری ښودل شوی دی لکه په «دیره» کی او کله بی توری دی لکه په «م» یعنی «می» کی.

٤ ــ آ :

داو اول هم کله په توری سره ښودل شوی دی لکه په «روزه» کی او کله هم ځانته توری نه لری لکه په «لمن» کی.

هغه واولز «*Vowels*» چه په تذکره کی هیڅکله هم په توروسره نه دی ښودل شوی هغه په اصطلاح «زیر» او «پیش» دی چه نن هم په کوم ځانته توری سره نه ښودل کیږی.

کوم واولز چه په تذکره کی تل په توروسره ښودل شوی دی هغه دادی :

۱ ــ او : لکه دکور ، مړواوکول په کلماتو کی :

۲ ــ او : لکه په توری ، هوری او قبول کی.

۳ ــ ۱ : لکه په وایم ، باندی او کال کی.

د روښان پیر لیک :

څرنګه چه پښتو لیکل شوی اسناد تراوسه لازموږ لاس ته په کافی اندازه نه دی راغلی او هغه آثار چه د زمانی د نیزونو د څپو نه په څنډو شوی دی او محوه شوی هم ندی تراوسه لا پداسی ځایونو کښی پراته دی چه یا محققینو ته هیڅ څرګند نه دی او یا بی لاس نه وررسی. نو له دی امله وروسته د تذکری د لیک د مطالعی نه هم موږ هغه اسناد مطالعه کوو چه لاس موو ررسیدلای شی. یعنی دغسی چه موږ د تذکری نه د پخوا لیکل شو و اسنادو د مطالعی څخه محروم یو دغه دول د تذکری نه را وروسته هم زیات آثار لیکل شوی دی چه موږ یی د په لاس نه لرلو اه امله د مطالعی څخه محروم یو.

مثلاً د شیخ ملی دفتر هغه کتاب دی چه د روښان پیر د لیکنو نه د مخه لیکل شوی او ختیځ پوهانو هم موندلی دی مګر له بده مرغه زموږ لاس ته لانه دی راغلی . که

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه‌وی‌نودلته به یې زمونږ دخیږ نوسره دیره زیاته مرسته کړی‌وای . د غه دول د روښان پیر دلیک نمونه سره‌له‌دی‌چه یې لیکنې دنړی‌په‌موزیمونوکی موجودی دی،زما لاس ته‌را نه‌غله‌چه‌په مفصل دول سره پری‌غږیدلی وای.

روښا ن پیر څه‌چه داخون درویزه دلیک نمونه هم‌ماته په لاس را نه‌غله . نو له دی‌امله پدی‌برخه‌کی یوازی‌په‌همدی‌خبره بسنه کوم چه روښا ن هم پښتو ته ځا نته لیک وضع کړی او ددی‌خبری‌شاهد هم ددولت‌داخبره ده:

روښا ن پیر خیر البیان په‌څلور وژبوو لیکه‌اودپښتو دپاره‌یې لیک‌وضع کړ.(۱)

دخوشحال دکورنی لیک :

دخوشحال بابا کورنی په پښتنو کښی یوه‌سترە‌علمی کورنی ده‌چه د(را ورتی) خبره ښځی یې هم ادیبانی وی لکه داشرف خان‌مورچه‌اشعاریې را پاتی کړیدی . پدی کورنی کې یوشمیر زیات دعلم‌او ادب‌خاوندان‌پرله‌پسی میدان ته‌راوتلی او درانه‌درانه‌آثاریې پری اینبی دی .لکه‌بهرام‌خان ، اشرف‌خان ، عبدالقادر، صدرخان گوهرخا ن ، کاظم خان ، سکندر خان او علی خان .

له دی‌ځایه ده چه نوموړی کورنی یوځانته لیک هم‌ساتلی دی‌چه زه دغه لیک د خوشحال خان دکورنی دلیک په‌نامه یادوم او دادی‌وربانډی‌غږیزم.

ترا وسه پوری‌چه مادخوشحال خان اویاده دکورنی د نوروا د یبا نوکلمې د یوانونه لیدلی‌دی‌واړه په یوه د ول لیک لیکل شویدی ، اوله د ی څخه د اسی بریښی‌چه د دوی‌په کورنی کی دغه لیک مروج‌لیکڼوو .

(نوربیا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مترجم: محمدنسیم نگهت

نقاشی ایتالیا در قرن شانزدهم

—٤—

او مدت شش سال روی این تابلو کار کرد و بسال ۱۵٤۱ آنرا بپایان رساند. در قسمت بالای این تابلوی با شکوه، حضرت عیسی (ع) که تقریباً به چوپیتر باستانی شباهت دارد و دستش را برای محکوم کردن ناراستان و بیدادگران که بدسته‌های متعدد تقسیم شده‌اند، بلند کرده است. در پائین «کارون» یک گروه نفرین شدگان را از روی نهری تاریک عبور میدهد. در کنار مسیح، مریم در حال التماس و استدعا دیده میشود. هیکل‌های غول‌آسایی که از عظمت آسمانی عیسی (ع) درهراس اند، بروی مریم خیره شده اندزیرا تنها او می‌تواند نزد فرمانروای آسمان وزمین، از آنان شفاعت کند. در بالا جمعیتی از فرشتگان سمبولها ونمونه های صلیبی را که حضرت مسیح بر بالای آن مصلوب کرده شد؛ بدست دارند وآنها را بسوی حضرت عیسی (ع) پیش میکنند تا باو خاطر نشان کرده باشند که حتی فداکاری بزرگ او برای نجات این گناهکاران اصلاح ناپذیر بسنده نبوده است.

تابلوی «قضاوت آخرین» برخلاف نقاشیهای پرستشگاه سیستین، از نخست مورد قبول وتحسین عموم واقع نشد. اریتینو از وینس باعباراتی تقریباً فحش آمیز به میکلانژ نوشت: «راست است که من شرم آورترین وقبیح ترین چیزها را می نویسم امابا کلمات شایسته وبصورت پوشیده واستعاره؛ درحالیکه شما چنین

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک موضوع عالی و منبع مذهبی رابدون کدام پوشش ترسیم کرده اید. مقدسان و فرشتگان مانند انسانهای برهنه نقاشی شده اند. » نوشته‌ی اریتینو و شاید اعتراض های دیگری مشابه با آن ، نقاش را واداشت که بعضی از تصویر ها را با پوشش وشال یاابرپاره هاپوشاند مانند تصویر خود مسیح و حتی مریم . چنین بنظر میرسد که تصویر مریم اصلاً طوری نقاشی شده که بدون پوشش جلوه میکرده است .

امروز تابلوی « قضاوت آخرین » میکلانژلو باثر گذشت قرنها بکلی خراب شده و رنگهای آن تیره تر گشته است. اما رنگ نقاشی های گنبد تغییر نکرده و این فرسکو ها اکنون هم توجه بیننده را جلب میکند. اشکال عظیم تابلوی « قضاوت آخرین » بقدر فرسکو های گنبد رقت آمیز نیست. این فرسکو ها از منیع ترین احساس و عاطفه انباشته است و بیشتر خوش آیند و دارای تنوع است .

در تابلوی « قضاوت آخرین » تنها یک صنعت ممتاز دیده میشود و آن شکوه وابهت جسم بشری است . این پیکر تراش چیره دست در سالهای اخیر زندگیش بجز درباره ی ساختمان جسم انسان ـ ماشین مکمل و بینقص عضلات ، استخوانها وپی ها ـ نمی اندیشید. هر جزء این تابلو بنایت کمال و متانت ترسیم شده و اشکال عظیم الجثه‌ی آن ، مانند تزئینات پرگاموم جودات خیالی هستند که در زندگی واقعی وجود ندارند .

هرآنچه قبلاً درباره مقام و اهمیت رافایل گفته ایم در اینجا عیناً قابل بازگفتن است. میکلانژلو ـ وتنها خودش ـ مسئول کـار خویشتن است ونیز در زمینه ی نقاشی ، فرسکوهای پرستشکده ی سیستین و تابلوی « قضاوت آخرین » نقطه ی اعتلای کوششهای چند نسل هنرمندان را تشکیل میدهد .

در مورد تربیه ی شاگردان نسبت برافایل ، بخت و اقبال بیشتر باویاری کرده است. سباستیانو دیل پیومبو دوست و معتمداو ، از هر لحاظ هنرمند خوبی بود. خود واساری ، دومی فی چینو ، وکار او اجیوی معروف استاد ریبیرا که درمبحث منشأ هنر باروك از آنان نام برده خواهد شد ؛ تاحدی مدیون میکلا نژلو هستند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندریادیل سارتو : پورتریت

خانمش (پرادو) مادرید

میکلانژلو : مسیح در قضاوت آخرین

(پرستشگاه سیستین)

کوریجیو : بمن دست‌مزن (پرادو) مادرید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلیل این امتیازو برتری اینست که اوبـدون دستیاری دیگران ، تنها کار میکرد ومانند رافایل شاگردانش را در اتمام کار خودش شریک نمیساخت. هنرمندانی که بدسته ی میکلانژلو می پیوستند، مجبور بودند از خود دارای شخصیت مستقل باشند . استاد برای آنان سرمشقی عالـی بود نه نقاشی که آنان کورکورانه ازو تقلید کنند .

بدان هنگام که نقاشان رومی کاملا تحت تأثیر این سبک تیاتری واکاد یمیک بودند ؛ یکتعداد هنرمندان درفلورانس وپارما وجود داشتند کـه درآثار نفیس شان عکس العملی دربرابر « مکتب روم » مشاهده میشود . یکی ازاینان ، اندریا دیل سارتو اهل توسکانـی استکـه ممیزه ی هنرفلورانس مبری از تأثیر مکتب روم ، درآثارش پدید اراست . اوشاگرد (پیرودی کازیمو) واستادش پیرو (بوتیسیلی) و (وروچیو) بود نام اصلیش اندریا دوانجیلودی فـرانسسکا بود اما درسراسرزندگـی بنام دیل سارتوشهرت داشت. کارنقاشـی را بافرسکو های خانقاه کارمیلیت آغازکرد وپس ازآن یکتعداد زیاد میدونا های زیبا نقاشـی کرد که نسبت به میدونا های را فایل نفیس تروبیشتر بسبک فلورانس است . آثاراو دارای ظرافتـی سحرآساست. درنقاشی تصویرزنان ، همیشه یک تیپ زنانه ی نسبتاً عام پسند راکه هما نا تیپ خانم خودش لوکریزیا بود ؛ تعقیب میکرد .

واساری که معاصراوبود ؛ زندگـی نقاشی توسکان را بتفصیل شرح داده وارزش آثاراورا بیان کرده استوحوادث زندگـی اوراکه بنظرنویسنده مهم جلوه کرده بصورتـی اندکی نامرتب تذکـرداده است. بنا بگفته ی و اساری اگراندریا دیل سارتویکنوع ترسویـی وکمرویـی کهمرتبه ی عظمت اورا نسبت بنقاشان دیگرپایین ترآورد؛ ازخود نشان نمیداد ، یکی از برجسته ترین نقاشان عهد خود میبود . واساری درینجا واضحاً به میکلانژلووشاگـردانش اشاره کرده اظهارتأسف میکند که اندریا مدتـی زیـاد درروم توقف نـکرد تا سبک میکلانژلورا می آموخت. درنظرواساری ،روم دراواسط قرن شانزدهم حیثیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگترین مکتب هنررا داشت. اما باید ، بگفته های اودرینمورد ، خیلی زیاد اعتماد نکنیم ونیز « پیشقدمان را فایل » ودیگرمنتقدان معاصر ، دوستی اورا بامیکلانژلواز نظردور نداشته اند وباین مناسبت اظهارات اومورد قبول و توجه قرارنگرفته است . همین نویسنده ازسفراندریا دیل سارتوبفرانسه وپذیرایی فرانسس اول ازووبازگشت وی که باثرنامه های خانمش مشتاق خانه گردیده بود وبهنگام رسیدن بفلورانس پولی راکه شاه فرانسه باو داده بود باسراف خرج کرد ؛ اطلاعاتی بمامیدهد .

چنین برمی آید که خانم نقاش یک تیپ کاملاً عصری بوده است ، خانم تیپیک یک هنرمند ، دمدمی ومتلون المزاج که بدشواری میتوان او را خوش ساخت. اوبحیث یک مادل محبوب ، برشوهرش تسلط وحکمفرمایی داشت . درحقیقت اگرچه این تکرار همیشگی نقاشی تیپ زنانه اندکی خسته کن است امااز سوی دیگررنگ آمیزی آنهابسی زیباست ؛ چین های لباس وشال سربظرافت ونفاست ترسیم شده وترکیب وموضوع تابلوهایش دلکش وفریباست هنگامیکه تصاویررا دریک منظره قرارمیدهد ؛ نازکی ونظافت غیرقابل بیان کاررا فایل رادرآن می یابیم. یک تابلوی اوکه در مادریداست ؛ مریم ومقدسان رادرپای تپه یی که بربالای آن دهکده یی قراردارد نشان میدهد. هنگام شام است ویکی از اشخاص تابلو ، روبآسمان کرده تا ستارگانی که یکی پی دیگرپدیدارمیشوندتماشا کند .

درواقع اوآخرین نقاش فلورانسی بود . بجزمدت اقامت موقتی خویش در فرانسه سراسرزندگی خودرا درفلورانس وبخش های دیگرتوسکانی سپری کرد وسرگرم نقاشی صومعه ی والومبروسا ودیرهای گرد ونواح بود. فرسکوهای اودرصومعه های فلورانس ، مجموعه ی تابلوهایی را تشکیل میدهد که برهریننده یی تاثیرعمیق واردمیکند . گویی روحیه کهن (نقاشان فرسکو)ی فلورانس باردیگراحیاء شده وباخوشبینی سده ی شانزدهم توأم گشته است و اندریا دیل سارتو آخرین هنرمند هنرفلورانسی است. پس ازآن فلورانس رنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندریادیل سارتو : مریم وگودك(نمایشگاه اوفیزی)فلورانس

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتب رومی را گرفت و در پایان قرن ، دیگر روحیه‌ی فلورانسی نقاشی در آن سرزمین وجود نداشت.

در نظر بود که درین مبحث کم از کم بصورت مختصر ، نقاشان سده‌ی شانزدهم ایتالیا را باستثنای هنرمندان ونیس که در فصلی جداگانه ذکر خواهد شد؛ مورد تدقیق قرار دهیم . تذکار بسیاری از هنروران محلی ، درینجا گنجایش ندارد ؛ لیکن ما باید بهرحال از یک نقاش ماهر و با استعداد (پارما) که هنرش انباشته از ظرافت و فریبندگی و جاذبه است نام ببریم . این نقاشان (انتونیو الیگری) است که بنام کوریجیو ـ قصبه یی که در آن متولد شده است ـ شهرت دارد. هم از نظر فعالیت هنری و هم از لحاظ کوتاهی دوره‌ی کارش ، بارا فایل مشابهت دارد. او بزرگترین نقاش تیپ های کودکانه است. برخلاف میکلانژلو که اشخاص تابلو را بشکل تصاویر دیو پیکر ترسیم میکرد ؛ کوریجیو باشکال مدور فرشته های خود دلچسپی داشت و مخصوصاً بیشتر مایل بود که تصاویر را بشکل کودکان نقاشی کند . حتی در تابلوهایی که مردان و زنان را ترسیم کرده ، چیزی کودکانه دیده میشود و درین راه قدم فراتر گذاشته در تابلوی بزرگ میدوناو مقدسان که در نمایشگاه پارما است ؛ (جان غسل تعمیددهنده) را بصورت موجودی دوجنسی ـ نیمه مرد ، نیمه زن ـ ترسیم کرده است. گوشت نرم و درخشنده ی کودکان و زنان ، او را فریفته بود . انسان که روبنس اشکال سست و شل را می پسندد ، برعکس او کوریجیو طرفدار انحناها است و آنها را بدون ترسیم عضلات ، استخوانها و پی ها ، بشکل انحناهای وجود کودکان تصویر میکند . میتوان گفت که تصویر آید یالی او در واقع تصویر یک کودك نیست بلکه صفت زنانگی است که در کودك وجود دارد.

تقریباً ن در همانوقتی که میکلانژلو در روم ، هیکل بشری را مبالغه آمیز و مقدسان و فرشتگان را بصورت اشکال عظیم الجثه نقاشی میکرد ؛ آثار این هنرمند نازك کار در پارما ، نقطه‌ی مقابل کارهای او بود. کوریجیو انحنا های جسم

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان‌را تلطیف میکرد و فرشتگان و مقدسان تابلوی‌های خود را بشکل تصاویر نفیس و گل مانند درمی‌آورد. دستها و پای‌های این تصاویر بیشتر فریباو دلکش است. در همه‌ی آثار او یکنوع سهل انگاری شگفتی‌آمیز دیده میشود.

رنگ آمیزی او قابل ستایش است. میگویند هنگامی که تیتیان فرسکو های اورا در پارما دید چنین اظهار کرد: «اگر من تیتیان نمیبودم، آرزو داشتم که کوریجیو باشم.» ولاسکویز در سفر دوم خویش باتالیا، چندهفته در پارما توقف کرد تا برای فلیپ چارم تابلویی توسط کوریجیو تهیه کند. امکان دارد دو تابلوی کوریجیو که امروز در پرادو (مادرید) وجود دارد بکوشش همین ولاسکویز بآنجا برده شده باشد. منظره‌ی تابلوی «نولای می تینجر» (۱) که در پرادوست یکی از حیرت انگیز ترین تونهای قوس قزحی است.

مگدالین زیبا با پیراهن زربفت زرد رنگ، در برابر جوان باغبان که در وجود او نیز ظرافتی کودکانه مشاهده میشود؛ بزانو درآمده است. کوریجیو بسال ۱۵۳٤ هنگامی که هنوز جوان بود درگذشت و چون بسن چهل نرسیده بود کارهای هنری او محدود و کم است؛ با اینهم وی فرصت آنرا داشت که تزئینات گنبد کلیسای بزرگ پارما را طرح کند و یکتعداد دیگر نقاشی ها از قبیل (تاجگذاری مریم) را بوجود آورد. در گنبد کلیسا «بآسمان رفتن حضرت مسیح» را نقاشی کرده که ممکن نیست این موضوع را با ابتکاری بهتر از و ترسیم کرد. سطح نیم دائره یی فرسکو، بشکل یک حلقه بزرگ فرشتگانی که تاچشم کار میکند بسوی بالا صعود میکنند؛ درآورده شده است. هزاران شکل کودکانه ی بهم آمیخته را می‌بینیم که هر چه در فضا بالاتر و دورتر شده میروند کوچکتر میگردند. در بالا حضرت عیسی و مریم قرار دارند که بدشواری از روی لباس سفید در ازشان شناخته میشوند. نقاشی های گنبد پارما، سرمشق

(۱) نولای می تینجر: عبارت لاتینی و بمعنای «بمن دست مزن» یعنی «بتو غرض نیست! و اخطاری است که هنگام مداخله، داده میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکتعداد بیشمارتز ئینات باروك شده است. درآثارکوریجیوکه دارای ممیزه‌ی مذهبی نیست ؛ طلب اشتیاق آمیز احساسها بوضاحت مشاهده میشود. این آثار بصورت فوق العاده قدردانی وتحسین شده از قرن شانزدهم ببعد، برای بدست آوردن وتصرف این فرسکوها همچشمی های زیادصورت گرفته، از جای اصلی کنده شده وخراب کرده شده است. تابلوهای «دانی» درنما یشگاه بـورگیز، «انتیوپ» درلوور، «گانیمید» و «او» سابق درویانا واکنون درایتالیا همه آثاری معروف است ونسبت بتمام آثار هنری دارای تاریخ مختلفی است وبسبب ارزشهای استیتیک خاص ، همیشه مورد دلچسپی فوق العاده‌ی منتقدان هنری قرار گرفته است.

درینجابحث مختصر مادرباب نقاشی قرن شانزدهم ایتالیا بپایان میرسد. ما مجبوربوده ایم که‌ازنامهای معروف بدون تشریح و تفصیل عبـورکنیم وصرف توانستیم پره‌گرافهای قلیلی برای شخصیت های برجسته‌یی مانندرافایل؛ لیوناردو وکوریجیو تخصیص بدهیم؛ شاید احساس شود که‌عدم تناسبی درمیان صفحاتی که‌برای استادان بزرگ وبیشترنوکاران وهنرباروك تخصیص داده شده؛ وجود دارد. اما گذشته ازدشواری تخصیص صفحات معین بتناسب مقام هرهنرمند؛ این نکته‌را بخاطرباید داشت که کتاب حاضرگذشته از همه ، یک تـدقیق کلی وعمومی است وضرورراست که‌تمام مسایل مهمی راکه درتاریخ هنر بوجود آمده است؛ بدسترس خواننده قرار دهد.

درزمینه‌ی نقاشی ؛ مابایدمیناتوروصنعت ظروف گلی رانیز تدقیق کنیم. درقرن‌شانزدهم صنعت‌چاپ اهمیت‌شایان کسب کرد ونسخه های خطی پرنقش‌ونگارکمیاب شده رفت و به آهسته گی از بین‌رفت. بهرحال باثر ظهور فن چاپ ، هنر کلی متروك‌و معدوم‌نشد؛ اگرچه‌صنعت طباعت کتب رابدسترس عده‌بزرگی ازمردم‌گذاشت نسخه‌ی خطی کهنه بامیناتورهای‌آن ، درنظرصاحبش چنان مینمود که دربا ب کتاب‌چاپی هرگزنمی‌اندیشید. اشخاصی مانندديوك‌اوربینوو سفورزاها هنوزمیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند که کتاب های دوست داشتنی شان تذهیب و میناتور سازی شود. مشهور است که دیوك اوربینو از اینکه حتی یک کتاب چاپی هم در کتابخانه اش نیست بخویش می بالید. یکی از بهترین نسخه های خطی او که حالا در (کتابخانه‌ی واتیکان) است ؛ «بستیری» است که نقاشی تصاویر حواشی آن برا فایل نسبت داده میشود . برا ی تزئین انتی فونی های مهم و دیگر کتابهایی که درسرود ها ی دسته جمعی کلیسا بکار میرفت؛ نیز احتیاج به میناتور سازی بود که تا آنوقت چاپخانه‌ها نمیتوانستند بدانصورت چاپ کنند. شاید جیولیو کلوویو ی معروف ،آخرین مینا تو رساز بزرگ اروپا باشد؛ همان شخصی که چندین کتاب را برای چارلس پنجم تذهیب وتزئین کرد و مسئوول آمدن ایل گریکو باسپانیا ست .

درین دوره چاپخانه نیز کتابهای زیبا ونفیس زیادی منتشر کرد واین دوره قرن بااهمیت چاپ خصوصاً در ایتالیا، وروزگار پرارزش چاپ کنندگان پادوو وینس است که نه تنها هنرور بلکه دانشمند نیز بودند. آنان همیشه صحیح ترین متنها را جستجو میکردند تا این متنها کتابهای چاپی شان را بر نسخه هـای خطی برتری قطعی بدهد زیرا نسخه‌های خطی مملو از اشتباهات میبود . صفحه های نخست کتابها وهمچنان آغاز هرفصل بشیوه‌یی خاص تزئین میشد . باینصورت فن جدیدی بمیان آمد که پیروزیهای بزرگ آن مسلم و یقینی بود.

فن دیگری که بانقاشی وابستگی دارد صنعت ظروف سازی است که در قرن شانزدهـم درایتالـیا صنعتی مهـم بشمـار میرفت . ظرفهای باارزش وپر اهمیت درشهر های کناره‌های اد ریاتیک ساخته می شد. در روم خیلی کم ساخته میشد و فلورانسی ها از ظرف سازی والنشیا (اسپانیا) تقلید میکردند . ولی در ریمینی ، اوربینو ، فورلی ؛ سسینا و مخصوصاً در فینزا بشقابهای بزرگ و دیگر ظرفهایی با تصاویر رنگه از روی مناظر نقـاشی های را فـایل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاگردانش ساخته میشد. متاع نمونه‌یی قرن‌شانزدهم‌ایتالیا، ظروف فیتز است اگرچه ارزش زیاد هنری ندارد زیرا کوشش نشان دادن تأثیرات نقاشیهای باارزش وبزرگ بروی بشقابها بوسیله‌ی لعاب کاری بیهوده بود. رنگها منحصر بزرد وآبی‌وسرخ تاریک بودوسرخ روشن‌در هیچ ظرفی دیده نمیشد پس رنگ آمیزی این ظروف یکنواخت بود و صرف گاهگاه کدام تزئین ورنگ آمیزی‌واقعی صورت میگرفت. باوجود کوشش های صنعتگران قرن شانزده هم‌در زمینه‌ی عاجکاری‌ومیناکاری، آشکاربود که این فنون نمیتوانست جانشین محصولات صنعتی دوره‌ی بعدشود.

خلاصه مبحث: باستثنای مکتب وینس که جداگانه انکشاف یافت، روم در سده‌ی شانزده مرکز نقاشی ایتالیاست. صرف نظر از کسانی که بیرون از موطن‌خویش کارمیکردند، هنوز تعداد زیادهنرمندان، امبریایی وفلورانسی بودند. این استثنا در مورد لیونارد و تحقق می یابد که به میلان رفت ویک دوره‌ی مهم زندگیش رابدربار لودوویکو سفورزاسپری کرد. درمیلان؛ تابلوهای معروف (آخرین غذای‌شب) و (دو شیزه صخره ها)و هنگام بازگشت بفلورانس، پورتریت‌مونالیزا را نقاشی کرد. پس ازآن بروم رفت‌که درآنجا باثرآرزوی‌مداوم تکمیل‌تکنیک‌کارخویش، هیچ‌یک‌ازتابلوهای دوره‌ی اخیرزندگیش را بپایان نرساند. شاگردان میلانی‌وی جانشین وخلف استاد بودند؛ مخصوصاً لوینی‌که فرسکوهای‌سارونووبسیاری‌تابلوهای زیبای‌دیگررا نقاشی‌کرده است؛ وایل‌سودوما که ازتوسکانی به‌لومباردی‌آمد ودرسینا اقامت گزیدودرینجانیروی هنری‌وطن‌اصلی‌خویش‌را باتکنیکی‌که‌ازلیونارد وفرا گرفته بود درهم‌آمیخت. سپس توسط‌اگوستینوچیجی‌بروم آورده‌شدودرتزئین کاخی که اکنون فارنزینا خوانده میشود دستیاررا فایل شد ودرواتیکان نیز قدری کارکرد ـ هرچند که فرسکوهای واتیکان بصورت‌عمومی کاررا فایل است‌که

(c) ketabton.com: The Digital Library

بامرجولیوس دوم آنراانجام‌داد . رافایل‌دراوربینو متولدشدوچیزی‌ازروحیه‌ی لیوناردوتوسط تعلیمات یک نقاش بولوگنی بنام فرانسیا ، باورسید . بزودی درمکتب‌پیروژینو شامل شد و درسن‌بیست وپنج درفلورانس‌سکونت اختیار کرد. ازین دوره ی‌جوانی اوچندین شاهکارباقیمانده کـه بیشتر آن تصاویرحضرت مریم ومقدسان است . درروم، تزئین بعضی اتاقهای واتیکان را بعهده داشت ویکتعداد پورتریت های حیرت‌آوربوجود آورد ودوتابلو ی بزرگی را که بنام « انتقال صلیب» و« تغییرشکل » یاد میشود طرح کرد وهنگامی کـه مصروف این تابلوها بود چشم ازجهان پوشید . جیولیوروما نو ،پینی ، پیرینو دیل واگا ویکعده ی دیگر ، شاگـردان وی بودند که سبک را فایـل را دنبال کردند ، اما ظرافت وفریبندگی سبک استاد درکارهای آنان دیده نمیشود . هنگامی‌که رافایل سرگرم تزئین اتاقهای واتیکان بود ؛ میکلانژلو برخـلاف میلش گنبد پرستشگاه سیستین را نقاشی میکرد . میکـلانژلوخـود را نقاش نمیدانست . گذشته ازفرسکوهای‌پرستشگاه ، صرف‌یک ایزل ـ پینتنگ‌که‌اکنون دراو فیزی است وفرسکوهایی‌که با لیوناردودرکاخ سگنوریا (فلورانس) بوجود آورده است ؛ازوباقی‌مانده است. چندین سال بعد تابلوی معروف« قضاوت آخرین» را نیز بردیوارعقبی‌پرستشگاه سیستین ترسیم کرد که در آن شیوه ی مبالغه آمیز اورا بصورتی نیرومندتر مشاهده میکنیم . دریـن سبک جسم بشری باعظمت وکشیده وعضلات خیلی‌بزرگتر ازحداصلی‌نشان داده شده‌است. درهمین‌آوان، درفلورانس وپارما، نقاشیهای نفیس اندریا دیل سارتووکوریجیوبوجود آمد. درنظرکوریجیو ، زیبایی‌کودکانه دارای اهمیت بود . در قرن شانزدهم یک سلسله مینا تورهای‌دلچسپ‌مخصوصاً درکتابهایی کـه درمراسم مذهبی‌کلیسا خوانده‌میشد ؛ در اتالیا پدیدآمد. صنعت‌ظروف سازی‌فیتزا واوربینو ، ظرفهایی باممیزاتی‌مشخص بمیان آوردکه‌هم شکل وهم رنگ آمیزی تصاویراین ظرفها بتقلید نقاشی‌های را فایل وشاگردان اوصورت‌گرفته است . (پایان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از داستانهای کوتاه اسلام

بزرگترین پاداش

شبی حضرت فاروق اعظم، خلیفه اسلام، بایکی از دوستان خود در کوچه های مدینه قدم میزدند تا از حال رعایای خویش آگاهی داشته باشند. وقتیکه از کنار کلبه ای میگذشتند آواز ملایمی ایشانرا بخود جلب کرد که پیرزنی بدختر جوانش می گفت.

ـ درحالیکه میدانی بکدام اندازه بپول احتیاج داریم چرا در شیر فروشی آب مخلوط نمیکنی.

ـ مگر فراموشت گردیده که خلیفه فرمانی صادر و در آن تقاضا کرده که کسی شیر مخلوط با آب را نفروشد.

ـ ولی، اینجا نه خلیفه موجود است و نه کدام شخص دیگری تا این کار مارا دیده بتواند.

ـ اگر خلیفه اینجا باشد ویانه باشد فرمانش فرمان است و هر مسلمان براستی باید از ان اطاعت کند. گرفتم این کار، از نظر خلیفه پوشیده ماند مگر از نظر خدا وندی که همه چیز را می بیند و میداند پنهان مانده میتواند؟

خلیفه آهسته خود را عقب کشیده از دوستش پرسیدند:

ـ باین دختر که چنین دیانتی دارد چه پاداشی داده شود؟

ـ او مستحق پاداش بزرگی است: امر فرمایید تا برایش هزار درهم به بخشند.

ـ اگر هرقدر پول برایش بدهند باز هم دربرابر راستی او کوچک خواهد بود. من میخواهم که او از آن من گردد.

دوست خلیفه از شنیدن آن به تعجب شد زیرا نمیدانست که منظور خلیفه ازین گفته چه میباشد.

صبح روز دیگر، خلیفه آن دختر را طلب کردند. بیچاره دختر ترسان ولرزان نزد پیشوای بزرگ اسلام حاضر شد. درین ضمن فرزندان خود را هم بخواندند واقعه شب گذشته را بآنها بیان نموده در اخیر اظهار فرمودند:

فرزندانم! من میخواهم که یکی از شما اورا بزنی بگیرید زیرا من همسر بهتری ازو برایتان سراغ ندارم. یکی از فرزندانش با پیشنهاد پدر موافقت کرد ودختر نیز باین وصلت رضایت نشان داده عروس آبرومند خلیفه گردید.

محمد رحیم الهام

سرگشته

این کیست؟ اینکه میرود و میکند نگاه
از زیر پرده بانگه تلخ سوی من
میجویدم بجلوه و میگوید م بناز :
گم کرده‌آرزو، تو نه‌ای آرزوی من!

• •

آیا هموست؟ این صنم دلربا که‌باز
میخواندم بخویش‌و نمی‌آیدم بپیش .
یاخاطرپریش ،
ازرنج کهنه جان مرا تازه میکند ،
یادل گرفته راه‌سوی آرزوی خویش ؟

• •

ازخاطرم نرفته فزون دردهای من
اما ، کجاست یاروفاشیوه یی؟ که‌باز ،
درگوش‌وی بزمزمه‌خوانم‌سرودراز—
وزشدت نیاز .
درهجروی بصبح فشانم سرشک‌غم
وزمهروی بناله سپارم شب دراز .

سرگشته‌من ! که‌خاطربی‌یاورم‌بیأس
افسوده شد، نداد« وی »امید واریم
گشتم‌خموش ؛ زانکه‌در‌این‌دشت بی‌پناه
هرشام وهرپگاه

بیهوده ناله کردم و نشیند زاریم

• •

درژرفنای‌حادثه‌ها کیست همچومن؟
سرگشته ونیافته راه و گرفته دل .
بایکجهان هوس ،
درمانده ،پا بگل !

• •

می‌پیچیدم بگوش نواهای‌پرخروش :
کای راه گم ، بیا !
تاریکی است ومی نهم‌آنسوقدم بپیش ،
این‌بانگها زکیست؟کجامیروم، چرا ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بارق شفیعی :

همرهان

اینجهان: بحر موجخیز و؛ درآن زندگی: زور قیست بشکسته
ناخدایش: زدست داده عنان بادبانش: بتارجان بسته
برسرش: پرچم سیاه وسپید
بادها: میو زند سرکش و تند موجها: میتپند مست و مهیب
گه؛ زمین‌سای و گه؛ فلک‌پیمای مدوجزرش زبس فراز ونشیب
داشت رنگی اگر حیات؛ پرید
غم تو فان وبیم حادثه نیست که دلم را نموده یأس اندود
تا در اندیشه‌ی نجات تپید دید درلابلای موج ؛ نبود
پرکاهی زساحل امید
تانجات ابد نصیب شود جزغم تن بفکر جان که‌بود؟
هیچگه، ره بساحلی نبرد راه‌ی کشتی نشستگان که: بود
تیره تر از روان دیو پلید
هریکی ؛ درپی بقای خود است هریکی ؛ خویشرا محافظه‌کار
نبرد زورق شکسته ی ما با چنین همرهان رهی بکنار
باید آخر بموج مرگ تپید

• • •

ازو لسن

مترجم: هاله

سمبولیزم

Symbolism

طوریکه در چند شماره گذشته مشاهده فرمودید که رومانتیزم عبارت از یک نوع تمرد فردبود وکلاسسیزم در قلمرو سیاست و اخلاق به حیث یک کلیه ودر مورد صنعت بحیث یک آیده آل مادیت پیش از پیش جامعه را اشغال کرده بود.

در آثار *Gulivers travells ,Theway of the wonld,Berenice,Lemisantrode* صنعتگر خارج تصویر قرار دارد زیرا این یک سلیقه‌بد آرتیستی تلقی میشد که نویسنده قهرمان داستان خودرا باخود یکی بداند ویاخودرا بواسطه قهرمان خود عظمت بخشد، یاخود دربین داستان وخواننده مخل گردد و یا برای احساسات شخصی خود منفذی بگذارد. لاکن در آثار *Prelude'Horala Rolla,Rene* نویسنده یاخود قهرمان است ویا تقریباً با قهرمان خود یکی است، شخصیت واحساسات نویسنده بحیث موضوع اصلی ارائه‌میگردد. راسین ، مولیر ، کانگروی وسوفت از ما میخواهند که مجذوب آنچه بایشم که خود ساخته اند، لاکن شاتوبریان،موز ،بایرن‌وورد زورت‌ازما میخواهند که نسبت ارزش ذاتی فرد مجذوب خودشان باشیم : آنها بحیث یک کلیه‌در برابرادعاهای جمعیت ازحقوق‌فرد دفاع میکنندیعنی دربرابر حکومت اخلاق، قرار دادها، عهدنامه‌ها، واکادمی یا کلیسا استادگی میکنند ازینرو رومانتیک‌همیشه‌متمردمینماید. درینجا بی‌مورد نخواهد بود که برای ایضاح

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطلب شرحی رابنگاریم که‌وایت هید در کتاب «ساینس‌وجهان‌امروزه» درباره رومانتیک نگاشته. وایت‌هیدمیگوید : فی‌الحقیقت‌جنبش‌رومانتیک عکس العملی‌بود که‌در برابر مفکورههای‌علمی‌وتااندازه‌آن مفکورههای میخانیکی که مولود بعضی از اکتشافات علمی بود نشان‌داده میشد. از قرنهای‌هفده وهژده یعنی دوره ادبیات کلاسیک، اروپاصحنه انکشاف تحقیقات نظری میخانیکی وفیزیکی بود دراین دوره تأثیرات دیکارت ونیوتن بهمان اندازه حایز اهمیت بود که خود آثار کلاسیک .دراین دوره‌شعرامانند منجمین وریاضی دانان کائنات رابحیث یک ماشین‌فرض کرده قوانین منطقی وقابل‌توضیح آنرا اطاعت میکردندیعنی آنهاخداوند را (نع)بمنزله یک ساعت‌ساز میدانستند وادعاداشتند که باید خداوند وجود داشته باشد تااین ساعت را بسازد.مردم این عقیده را در مورد جمعیت هم بکار بردند کائنات در نظر لویی چهارده و همچنان قانون اساسی امریکا حیثیت یک سیستم آفاقی یایک ماشین نهایت منظم‌راداشت آنها فطرت انسان را بیطرفانه مورد مطالعه ومداقه قرار دادند تا قواعدی را پیدا کنند که‌به اساس آن کارمیکند.باین ترتیب قضایای فزیکدان ، نمایشات هندسی راسین و مثنویهای موزون پوپ مورد مسابقه قرار گرفت.

لاکن عقیده بیک سیستم میخانیکی ثابت عافیت الامر باعث ایجاد یک اضطرار گردید یعنی بسیاری چیزهای حیاتی بود که عقیده مذکور آنها را مستثناقرار داده‌بودبعباره‌دیگر ایضاح آن‌نتوانست با تجربه حقیقی مطابقت کند رومانتیک ها باین حقیقت پی برده بودند که آنها قادر نیستند تا تجارب خود را باساس فرضیه آفاقی ایکه گردش چرخ های‌ساعت‌آنهارااداره‌میکندتحقیق وتشریح نمایند.زیرا کائنات یک ماشین نبوده‌بلکه چیزی بود بسیار اسرارآمیز وکمتر بعقل‌برابر. بلیک فرضیه قرن هژده را قبلا با استهزا تکذیب نموده بود روستا های دوران کودکی ورد زورت‌برایش نه مفهوم زراعت داشت ونه مفهوم قصاید کوچک کلاسیک جدید بلکه مفهوم نوری راداشت که نظیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن بروی زمین ویا ابحار نتابیده بود. وقتیکه شاعر متوجه روح خـود ش شد چیز هایی را مشاهده کرد که به قواعدفطری انسان قابل تحویل نبود برای مثال وی اندرز های (*Le Roche Foucauld*) فانتیزی، تصادم وپریشانی را مشاهده کـرد. شاعر یامـانند وردزورت وبـلیک خود را قـرار داد که حقیقت عالی این رویارا از راه مقـایسه آن بعالم میخانکی فزیکدانان اثبات کند ویا مانـند بایرن والفردی وگنی این عالم میخانکی را بحیث یک چیز خارجی و بی اهمیت با نسان پذیرفته بدماغ روح نافرمان وسرکش خود بپـردازد. بهـرصـورت حساسیت فرد چون دروز دورت واراده فرد چون در بایرن هـمیشه وجـود داشته وشاعر رومانتیک را پیش ازپیش اشغال کرده، وبرای اظهار رمز، تصادم وپریشانی آن زمانی را اختراع کرده. عرصه ادبیات از کائنات محمول بحیث یک ماشین و از جمعیت محمول بحیث یک موسسه بـروح انسان انـتقـال یافته بود.

وایت هید میگوید چیزیکه حقیقتاً صورت گرفته عبارت از یک انقـلاب فلسفی است. سانیس دانان قرن هفده که کائنات را یک ترتیب عوامل میخانیکی میدانستند باعث شدند تامردم این نتیجه را بگیرد که انسان چیزی است مجزا از طبیعت، چیزی است که از خارج بکائنات پرتاب شده باهرچه که روبرو میشود اجنبی و بیگانه مینما ید. مگر یک شاعـر رومانتیک چون ورد زورت بخطای این فرضیه پی برده درک کرد که کائنات یک موجود حـیه است، طبیعت سیارات- کوهها- نباتات وبهمان اندازه انسان را در بر میگیرد. ماآنچه راکـه می بینیم، احساس میکنیم وبو میکنیم بصورت درهم وبرهم ارتباط داشته همه متضمن عین هستی بزرگ میباشند. کسانیکه بر رومانتیک ها خرده میگیـرند اشتباه شان از اینجاست که فرض میکنندبین احساسات ودور نمای شاعر رابطه صمیمی وجود ندارد. وایت هید میگوید بین جهیل ها وتبه های متصل از یک طرف وحساسیت شخصی از طرف دیگر حقیقی وجود ندارد، حسیات انسان

(c) ketabton.com: The Digital Library

واشیاء غیر ذیروح بهم متکی بوده مطابق اعتقادات عنعنوی‌ما در باره علت ومعلول دوگانگی های ماده ومعنی یا جسم وروح ،مفکوره حقیقی از آن بدست نمی آید. بعد شاعر رومانتیک، بازبان‌تیره یا کم نورخود ، باثر دلسوزیهاو تأثرات‌خود بااشیاء دوروپیش متحدشده بحیث‌پیمبر جدیدطبیعت اشیا را طوریکه هست‌ایضاح میکند . یک‌انقلاب تشبیهات و استعارات‌را راه می‌اندازد ، اگردقت‌شود انقلابی‌را درعلوم ماورای‌طبیعی‌راه انداخته است. وایت‌هید داستان را درهمین جاخاتمه‌میدهد ولی‌کلیدرا برای‌آنچه دنبال میشود تهیه کرده است. دراواسط قرن نزده ساینس‌چنان پیشرفتی نکرده مفکوره های میخانیکی دوباره‌متداول گردید. ولی‌دراین‌نوبت‌از راه فزیک‌وریاضی نی‌بلکه ازراه بیولوژی وارد صحنه گردید .

با ثرنظریه تطوربود که‌ازحیثیت قهرمانی انسان، که‌رومانتیک ها میخواستند مرتفع‌ترش سازند ،کاسته‌شد. انسان‌به‌حیث‌یک حیوان‌بیچاره ودستخوش قوای ماحولش معرفی گردید . انسانیت وبشریت‌نتیجه‌عارضی‌وراثت ومحیط بوده لازم بود که توسط‌این اصطلاحات ایضاح وتشریح‌گردد . این دکترین در ادبیات‌بنام‌نیچرلیزم یادمیشد، وتوسط داستان نویسانی‌چون‌امیل زولادرمعرض عمل‌قرارگرفت‌چه اومعتقدبود که انشأ یک داستان به‌تجربه ی‌شباهت‌دارد که درلابراتوار اجرا میشود. اومیگفت‌نویسنده مجبوراست که‌قهرمان‌داستان‌خودرا ازمحیط وراثت‌معین انتخاب‌کرده بعدانعکاسهای‌اتوماتیک آنهارا مشاهده کند. وی‌به تقلید از افکارموء رخین ومنقدین چون تین اصرارداشت‌طوریکه‌القلی‌ها وایسدها نتایج‌عملیه‌های‌اتوماتیک‌میباشدخطاوثواب نیز چنان‌است . وی‌درصدد برآمد تاشاهکارهارابواسطه مطالعه شرایط‌جغرافیاوی‌واقلیمی ممالکی‌که‌آنهارا بوجود آورده بود، شرح‌وایضاح‌کند .

هرچند نیچرلیزم راساً ازبنیاد انواع نشأت‌نکرده بود، ولی‌نظریه تطوردر اواسط‌قرن بحیث یک نظریه کاملاً مستقل برقرارگردید، دربرابر حساسیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

وآزادی رومانتسیزم به عکس‌العمل پرداخته دوباره بمادیت وشدت کلاسسیزم گرایید، این عکس العمل باساس یک مشاهده دقیق علمی بیولوژی صورت گرفت. این عکس العمل باراول بواسطه یکدسته شعرای پارناسین مانند گادیتر، لیکونت دولیل وهریدیا درفرانسه به‌مشاهده رسید، چه‌آنها میخواستند که‌وقایع تاریخی وکیفیات طبیعی را به‌آن اندازه عملی ودقیق نشان دهند که‌در نظم خشک وبی تأثیر ممکن است. فیلهای لیکونت دولیل که‌ازدشت می گذرد مثال بارزی است، این فیلها که بایک جلال وعظمت کلاسیکی آشکار وپنهان میشوند شاعر آنها به‌همین وضع می گذارد.

در اشعار انگلیسی آسان نیست که مثال عکس العمل هارا در مقابل نیچرلیزم نشان دهیم: بعداز جنبش های رومانتیک، ادبیات انگلیسی تا اواخر قرن نزده توجه زیادی با سلوبهای شعری نشان نمیداد.

مقدمات ریلیزم قبلاً چیده شده بود، اگرچه برونتگ از اسلوب کلاسیکی پارناسین ها هیچ چیزی نداشت ولی بیک نوع دیکانستر کشن تاریخی معتاد بود که نسبت به رومانتیک زیادتر علم فروشی وکمتر مطنطن بود. ولی وقتیکه متوجه حیات عصر گردید مانند ناول نویسان عصر وکتوریالااقل مطابق مسلک حقیقیون عمل نمود، بدون اینکه خود بدانند تمایلی بسوی امیل زولا نمودند. بوضاحت مشاهده میتوان کرد که‌تنی سن قبل برین دکتورین تطور را پذیرفته بود، قسمتی از صحت تشریحات راباقسمتی ازشدت نظم ترکیب کرد - با اشکال کم وزیبایی زیاد - که درشاعر فرانسوی می یابیم.

این موضوع بسیار دلچسپی است که رابطه تنی سن را درموقعی باپوپ مقایسه می کنیم که اشیای طبیعی را چنین تشریح میکند:

مار ماهی سیمین درطومار درخشنده آب پیچیده شد،

وسگ ماهی زرین درپله‌های پرازز راندر.

این سطور دارای مشاهده دقیق و تمامیت تخنیکی تنی سن می باشد، آنها زیادتر فلزی است. این یک امر مسلم است که‌پوپ غالب به‌سبک پار ناسین فرانسه نزدیکی

میرساند . انکشافات عالی نیجر لیزم در نثر بودنه در نظم . نمایشنا مه های ابسن و ناولهای فلابرت شاهکارهای دوره دوم این کلاسسیزم عصری است. همان قسم که از راسین و سوفت از دوره اول است. تفنن ابسن و فلابرت مانند تفنن نویسندگان قرن ۱۷ نهایت مادی و غیر شخصی بوده بر صراحت زبان و صرفه جویی عرض اصرار دارد. وضوح ، منطق و قهرمانان محدود تراژیدی « رومرس شولم » ابسن را « با گفتگوهای تند » راسین یا «سفرهای گولیور را » با« یوواردات پکوکت» یابا « لی اجوکیشن سینتمنتل » مقایسه کنید، با آنهم گرچه آثار قدیمتر به بعضی شیوه های واضح نزدیکی دارد مگر ازین جهات با آنها اختلاف دارد : جاییکه معلم اخلاق قرن ۱۷ چون له روش فوکالد سعی میورزد تا اساسات آفاقی کردار انسان را کشف و تشریح کند، ونویسند گان قرن ۱۹ مانند ابسن یا فلابرت میخواهند که انسان را نسبت به محیط و زمان مخصوصش مطالعه کند واصول بررسی از هردو حالت ، هرچند مشاهده عملی خوانده شود ما را بسوی نتائج میخانیکی رهنمونی می کند .

درینوقت فلابرت وابسن هردو پستان رومانتیک را می مکیدند. فلابرت بنگارش رومانی بنام « سینت انتوین » شروع نموده بود ، پیش ازآنکه آنرا تصفیه وقطع کرده به یک شکل موء ثر-رومتین گرد آورده نشر کند. پیش ازآنکه او به نگارش نمایشات ریلستیکی خوددرنثر بپردارد «گراندفوستی» و «سینت جانیت» خود را در نظم نوشت هریک ، درروه انتسیزم شروع کرده ، برای خود طرح جدیدی ریخته یک نقطه نظرتازه ء را انکشاف داد. زیرا «مادام بواری» بصورت مختلف ازیک ناول هوگو ترتیب و نوشته نشده: آن نیز یک کرتسیزم مادی یک حالت مشخص رومانتیک را تشکیل میدهد. ابسن تمام عمر خود را در تصادمات عقاید اساسی ، یکی عقیده و ظیفه شخص در برابر شخصیت خودش و دیگر عقیده وظیفه شخص در برابر جامعه ، مصروف داشت. (باقیدارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان تاریخی

نورجهان و جهانگیر

نویسنده : لین‌پول — مترجم : دا کتر سید محمد یوسف علمی

—۱۰—

نورجهان تمام صحنه را از کنار دریا می‌دید دراثر کشته شدن سپاه امپراتوری هرآن احساس مخاطره می‌نمود . روح تسلیم ناشدنی اش تحریک و متعاقباً تصمیمی اتخاذ کرد . برفیلی سوارشد بادختر جوان و زیبا. تیروکمان برداشت وبدون اندك ترس به امواج خروشان دریا هجوم برد . علاوه از درباریان چون اراده آهنین او را دیدند شرمیدند وبدنبال او شدند . نورجهان مرکبش را در قعر دریا برده وبا حرکت دستمال خود شجاعت سپاه را تحریک می کرد بدون ترس ازصحنه مقاتله بر هودج فیل قرارگرفته وبا هدف مرگبار سوی دشمن تیراندازی می‌نمود . درهمان لحظه سه‌نفربخون تپیدند بازهم معنویاتش قوی‌بود ترکش اوتمام شد ودیگربخواست. فیلش سه مرتبه مجروح گردید . موقعیت اودر اثر زخمی شدن مرکبش سخت خطرناك گردید با زهم باکمال جرأت تیراندازی میکرد درپایان بازوی مرکب اوزخم مدهش برداشت وقهرمان صحنه رابه‌مخاطره مواجه گردانید بطرف ساحل نزدیکتر شد ترکش تمام شد و تیرتازه تهیه‌دیدوضع فرزانگی نورجهان جرأت سپاه برادرش را توانایی بخشید وبسیاری ازآنان بخشکه شدند .

مقاتله شکل جدی اختیار کرد واردوی نورجهان به‌عقب نشینی مواجه شدند . باوجود حضورملکه برمقاومت راسخ اردوی را چپوت فائق نیامدند ولی بازهم باشجاعتی که‌امید کامیابی ازان متصور بود می جنگیدند. همینکه مرکب نورجهان

بساحل برآمد را چپوتی با ضرب شمشیر به خرطوم فیل اوحواله کردبا فریاد هولناك حیوان قوی پیکر برزمین افتاد ولی پیش از آنکه بر زمین بیافتد نورجهان تیر برکمان کرد دشمن راهدف قرار داد واورا نقش زمین گردانید. چون فیل سقط شدملکه ودخترش نیز دستخوش امواج دریا شدند. جریان تند دریا زندگی آنان را تهدید میکرد. ملکه کمان را بادندان برداشت وجانب عده از دریائی که تلاش داشتند قهرمان مبارزه رانجات بدهندشناکرد. دخترش توسط دشمن نجات یافته وزندانی گردید. درطول این ماجرا نورجهان امواج متلاطم دریا راعقب زده به مشکلات بسیار خودرابه فیلی که نجیب زاده برآن سوار بود رسانید و باین وسیله ازمرگ نجات یافت. هنگامی که نورجهان درامواج دریا دست و پا می زد گلوله ای درکنار اواصابت کرد ولی باوآسیبی نرسانید.

ازخطری که بوی اوروبرو شده بود؛ بسلامتی فرارکرد. ملکه بطرف دشمن تیر میانداخت وباتنها یی تلفات سنگین وارد کرد. مهابت خان هدف اصلی او قرارگرفته بود ولی چون ازکنار دریا دوربود به مقصد مرگ آورخود دست نمی یافت. هر لحظه خطر جانش اضافه شده میرفت باز هم فیل را پیش میراند وازخطری که بجان او متوجه بود اندك ترسی نداشت. سه ترکش راخالی کرده بود وترکش چارم بگرفت. دفعه اول به سپاهی تیر انداخت به بدن او اصابت کردو باعزم خلل ناپذیر انتقام جوی به دریا پرتاب گردید دریکدست شمشیر داشت و به فیل ملکه حمله برد. ولی پیش از آنکه به آرزوی شوم خود دلشاد شود ناگهان تیر ملکه به سینه اش اصابت و میان امواج تند دریا ناپدید گردید.

دراین احوال شماری ازراجپوت هابسوی اودویدند تاملکه را گرفتارکنند. بفوریت اورامحاصره کردند ملکه تیر وکمانش را چنان به مهارت بکار برد که درهمان دم عده از راجپوت ها رابخون نشانید. نزدیک بود ملکه را گرفتار نمایند. عظمت مغل درزوال بود. رجپورتی بدنبان فیل نورجهان سوار شد وبانجیب زاده ای که باملکه بود دست وگریبان شد فیل مجروح میان دسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازسپاه که معاصره اش کرده بودفرار کردولی مخالفین ممانعت کردند چون فیل بر زمین افتاد نورجهان به هودج آن با یستادو باصدای شدیدامرانه برعده ازاردوی امپراتورکه با دشمن مقاتله داشتند فریادبرآورد تااورا نجات بدهند . به آواز ملکه گوش دادند ودرین حال دوستان ودشمنان اطراف اورا فرا گرفتند . ملکه شمشیربگرفت وباتهورکه راجپوت ها راهم واله وحیرانساخته بود به مقاتله پرداخت.زخم کاری درشانه برداشت واین امر ارا ده اوراد وچند گردانید . سپاهی که به نورجهان حمله برده بود به کیفرکردارخودرسید . ملکه بروی بتاخت ودرهمان لحظه ازپادر آورده شد وکفن اموات بپوشید .

مقاتله شکل خونین اختیارکرد. دشمن باخونسردی تمام می جنگید وملکه با آخرین نیروی خود سربازی میکرد عده محدودی ازسپاه بااو همراه بود. وقت بحرانی بود. دوراجپوت پیش شدند که اورا بگیرند. نور جهان درک کرد که اندک تاخیر موجب ضیاع بزرگ میشود بکنار دریا دوید و با نگاههای نفرت آمیز جانب دشمن نگاه کرد وخودرا بآغوش خروشان دریا سپرد. دوسرباز اورا تعقیب کرد. وکوشش کردند که او راگرفتار کنند ویابخونش بنشانند. باوجودی که جراحت برداشته بود باز هم اراده اش سالم بود ودر برابر جریان دریاهی دست وپا میزد. جریان تند دریا اورا غلتانده ومقهور امواج ساخت. آن دونفر هر آنقدری که بیشتر میرفتند بیچاره تر میشدندجسم آنان بالباس کلفت وسنگین بود وملکه نسبت بان ها آسان ترشنامینمود با دقت واحتیاط تمام اورا تعقیب نمودند ملکه بامشکلات فراوان برسطح آب برآمد ودر ساحل مقابل بخشکه شد. دنبال کنندگان او هنوزدرته آب بودند. نور جهان کوشید تابدام آنان گرفتار نشود بنابران برای مقاتله مرگبار آمادگی گرفت.

یکی از راجپوت ها که نسبت بدیگرش پیش رفته بود کنار ساحل شد ولی چون ساحل نشیب داشت پایش بلغزید وکمکی بیافتاد . (ناتمام)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخبار پوهنځی ادبیات

۱ـ امسال در پوهنځی ادبیات به‌تعداد ۶۲ نفر جدیداً شامل شده قرار آتی در رشته های مختلفه آن مشغول تحصیل گردید اند :

در رشته :	ادبیات فارسی	ادبیات پښتو	تاریخ وجغرافیه	انگلیسی
تعداد :	۱۸ نفر	۹ نفر	۱۶ نفر	۱۹ نفر

۲ـ بناغلی محمد عارف عثمانزی که بتاریخ ٤ ثور سال ۳۷ طو رسکا لرشپ به پوهنځی ا د بیات داخل گردیده بود بعد از تحصیلات در تاریخ ادب ، متون ، فنون ا د بی ، اشتقاق و گرامر پښتو بتاریخ ۲۳ حمل سال ۳۸ بصوب وطن عزیمت نمود.

۳ـ امسال به‌تعداد سه نفر محصل چینائی فارغ التحصیل های رشته انگلیسی موسسه السنه خارجه پیکنگ ، باساس پروگرام سکالرشپ افغانی ؛ برای آموختن زبان و ادب پښتو بکابل آمده در رشته ادبیات پښتوی پوهنځی ادبیات مشغول تحصیل گردیده اند که سرانح مختصر شان قرار ذیل معرفی میگردد :

آـ بناغلی فنگ کواتای فرزند فنگ شن چین کارگر قطار آهن ، قوم هن ، بوده در ۹ اگست ۱۹۳۶ در خنگ تاو متولد گردیده است.

(c)ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

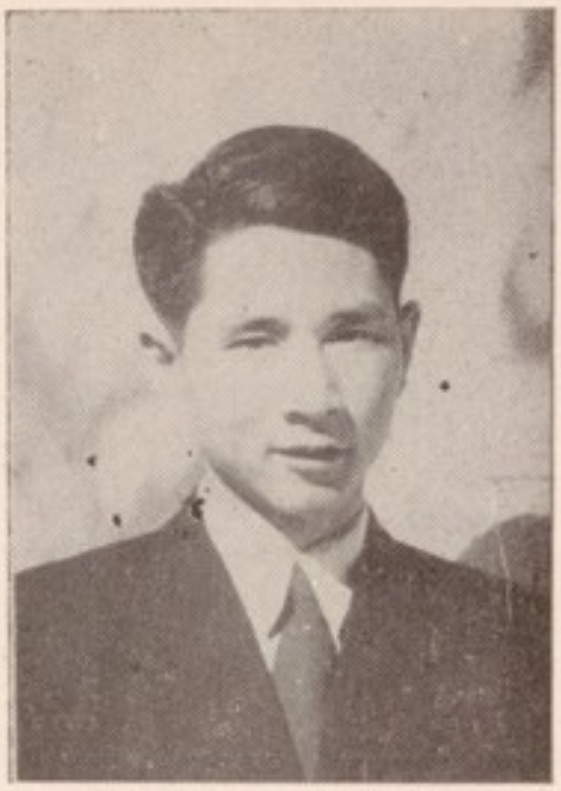

ب – بناغلی وانگ سرخی ء فرزند
شوچو تانگ ؛ تاجر متوفی قوم هن
بوده در ۲٤ اگست ۱۹۳۵ درچن کیانگ
متولد گردیده است .

ج – بناغلی تونگ شن پانگ فرزند
تونگ شی شین ، کارگر شرکت تجارتی ،
قوم هن بوده در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۷
در شنسی متولد گردیده است .

٤ – بناغلی غلام صفدر پنجشیری
که برای تحصیل در رشته زبان ادبیات
عربی به جمهوریت متحد عرب اعزام
گردیده بودند اخیراً بوطن عودت
فرموده بحیث پوهنیار پوهنځی ادبیات
مقرر گردیده اند.

مدیریت مجلهء ادب از افزود شدن
یک عضو علمی دیگری اظهار خوشی
نموده موءفقیت شان را در تدریس
مضمون عربی خواهان است.
خوانندگان گرامی سوانح مفصل شانرا
درشماره آینده مطالعه خواهند فرمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

ادب

Address	آدرس
Department of Publications	مدیریت نشرات
Faculty of Letters	پوهنځی ادبیات
Shir Ali Khan,s Road	جاده شیر علی خان
Shar-i-Naw	شهر نو
Kabul	کابل
Afghanistan.	افغانستان

شرح اشتراک

محصلین افغانی	۱۲	افغانی
مشترکین مرکز	۱۵	»
مشترکین ولایات	۱۸	»
مشترکین خارجی	۲	دالر
قیمت یک شماره	۳	افغانی

(c)kitapton.com: The Digital Library

مطبعهٔ عسكري

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library